

همایش علمی "صلح پایدار؛ راهی پر فراز و نشیب" برگزار شد

جمعی از اساتید دانشگاه‌های ایران با کاهش شدت التهابات سیاسی ناشی از خطر جنگ در منطقه حساس خاورمیانه تصمیم گرفتند تا با برگزاری همایشی به موضوع صلح و توسعه در ایران از نگاه علمی بپردازند.

همایش علمی "صلح پایدار؛ راهی پر فراز و نشیب" هشتم خرداد ماه ۱۳۸۷ توسط گروهی از اعضای هیأت علمی دانشگاه‌های ایران برگزار شد.

به گزارش دسترنج، جمعی از اساتید دانشگاه‌های ایران با کاهش شدت التهابات سیاسی ناشی از خطر جنگ در منطقه حساس خاورمیانه تصمیم گرفتند تا با برگزاری همایشی به موضوع صلح و توسعه در ایران از نگاه علمی بپردازند. چرا که به اعتقاد محمد صادق ربانی دبیر همایش، شرایط حاکم بر ایران و منطقه به گونه‌ای نیست که نگرانی از بروز درگیری محدود یا جنگ که پیامدهای ناگواری به همراه دارد را کاملاً منتفی کرده باشد. از همین رو اساتید طرفدار صلح دانشگاه‌های ایران تصمیم گرفتند با توجه به وضع موجود که جنگی پنهان را بر ایران تحمیل کرده است، همایش علمی "صلح پایدار؛ راهی پر فراز و نشیب" را در دو نشست و با دو محور "جنگ و توسعه نیافتگی" و "صلح پایدار، توسعه و دموکراسی" بررسی کنند.

بر این اساس برگزارکنندگان این همایش با توجه به شرایط "نه جنگ و نه صلح"، از دکتر بایزید مردوخی اقتصاددان و استاد دانشگاه خواستند تا با توجه به نقشی که جنگ و محاصره اقتصادی در اقتصاد کشورها ایفا می‌کند، دیدگاه‌های اقتصادی خود را بگوید. بنابراین این استاد دانشگاه مقاله خود را با عنوان "آثار و پی‌آمدهای اقتصادی جنگ و تحریم" ارائه کرد.

بایزید مردوخی:

هدف جنگ‌های امروز ضربه زدن به اقتصاد و اعتبار طرف مقابل است

بایزید مردوخی در مقاله علمی خود پس از آنکه دیدگاه‌های چند تن از محققان و صاحب‌نظران دانشگاهی جهان را در خصوص جنگ و تحولاتی که هم بر جنگ مؤثر است و هم از آن تأثیر می‌پذیرد بیان کرد، جنگ‌ها را به سه گروه اصلی تقسیم کرد. "جنگ‌های با شدت کم، جنگ‌های با شدت زیاد و جنگ‌های با شدت متوسط." مردوخی سپس در تبیین این سه گروه از جنگ‌ها گفت: جنگ با شدت کم معطوف به عملیات داخلی علیه ستیزه‌جویانی است که با نظام حاکم در یک کشور مبارزه می‌کنند. جنگ با شدت متوسط، جنگی است بین دو و یا تعداد بیشتری از کشورها و متحدان هر یک که در آن طرفین مخاصمه جدیدترین فناوری‌ها و تمامی منابع خود در زمینه اطلاعات و خبرگیری، تحرک، قدرت آتش (غیر از جنگ افزارهای هسته‌ای، شیمیایی و میکروبی)، فرماندهی، نظارت و ارتباطات، خدمات پشتیبانی را برای هدف‌های محدود، در چارچوب محدودیت‌های مشخص خط مشی در ارتباط با میزان قدرت تخریبی که می‌تواند به کار گرفته شود و یا میزان مساحت جغرافیایی که ممکن است دخیل و درگیر شود به کار می‌گیرند. جنگ خلیج فارس در این گروه قابل طبقه‌بندی است. جنگ با شدت زیاد نیز جنگی است بین دو و یا تعداد بیشتری از کشورها و متحدان هر یک که در آن طرفین مخاصمه، جدیدترین فناوری‌ها و تمامی منابع خود در زمینه جمع‌آوری اطلاعات، تحرک، قدرت آتش (از جمله جنگ افزارهای هسته‌ای، شیمیایی و میکروبی)، فرماندهی، نظارت و ارتباطات و خدمات پشتیبانی را به کار می‌گیرند. او سپس نتیجه گرفت که ارائه یک نظریه واحد کلی و تعمیم آن در مورد تأثیر جنگ‌ها و محاصره بر اقتصاد کشورها و راه‌های مقابله با شرایط بحرانی ناشی از آن‌ها، امکان‌پذیر نیست، "زیرا هر جنگ اثر خاص خود را دارد که نوع و دامنه آن به ویژگی‌های کشور درگیر در جنگ و نظام تدبیر آن بستگی دارد. تأثیر محاصره اقتصادی نیز به عوامل زیادی از جمله میزان مبادلات کشور تحت محاصره با دنیای خارج و سهم این مبادلات در تولید ملی آن بستگی دارد." مردوخی سپس وجه مشترک همه جنگ‌ها را تخریب زیر بناهای اقتصادی و اجتماعی، جابه‌جایی جمعیت، تلفات انسانی و خسارت‌های روحی و معنوی، کاهش سرمایه‌گذاری و تشکیل سرمایه، کاهش رشد اقتصادی و انقطاع فرایند توسعه بیان کرد. اما او در ادامه به نکته دیگری نیز اشاره کرد: "جنگ‌ها به افزایش همبستگی جماعات مردم و بروز خلاقیت‌ها و ابتکارات در شرایط اضطراری جنگی منجر می‌شود که در صورت مدیریت صحیح به پیشرفت‌های تکنولوژیکی می‌انجامد."

این صاحب‌نظر اقتصادی در ادامه گفت: "هنگامی که دامنه تأثیر جنگ و محاصره اقتصادی گسترش پیدا می‌کند، ساز و کار تخصیص منابع در اقتصاد کشور دستخوش اختلال می‌شود و ضرورت تخصیص آگاهانه منابع توسط دولت، مطرح و اجرا می‌شود. دولت‌ها در چنین شرایطی، امر مهم تخصیص منابع را به نظام قیمت‌ها و نیروهای بازار، واگذار نمی‌کنند. این امر حتی در آزادترین نظام‌های اقتصادی، در شرایط جنگ و محاصره اقتصادی بروز کرده و دولت‌ها وظیفه تخصیص منابع را به عهده گرفته‌اند."

او در ادامه گفت: "تخصیص منابع توسط دولت در شرایط بحرانی جنگ، از آن رو ضرورت پیدا می کند که در حالت جنگی، عمده ترین مصرف کننده محصول نظام اقتصادی به طور طبیعی خود دولت است و تخصیص منابع باید به گونه ای صورت گیرد که به تحقق هدف های اصلی این مصرف کننده عمده بیانجامد. به سخن دیگر، اهمیت نسبی تولید و مصرف کالاهای مختلف برای تحقق هدفی یگانه، یعنی پیروزی در جنگ، توسط خود دولت تعیین می شود. از آن جایی که دولت در مورد بهترین روش اداره جنگ تصمیم می گیرد، در مورد این که چه مقدار از منابع و محصولات جامعه به مصارف مدنی و غیر جنگی اختصاص پیدا کند، باز هم دولت تصمیم می گیرد. به دلیل اولویت مصارف جنگی، غالباً منابع قابل تخصیص به تولید و مصرف کالاهای مدنی و غیر جنگی، به صورت باقی مانده منابع جامعه (پس از تامین مصارف جنگی)، تعیین می شود. با توجه به نقش دولت در شرایط جنگی، طبیعی و منطقی نخواهد بود که مسئولیت مدیریت اقتصادی و فرایند انتخاب اولویت ها را به ساز و کار قیمت و بازار واگذار کند."

مردوخی در ادامه از لحاظ نظری فرضی را مطرح کرد مبنی بر اینکه که دولت در شرایط جنگی، با مصادره مسئولیت تخصیص منابع از بازار، اقدام به سفارش دادن کالا و خدمات مورد نیاز جنگ و جامعه، به تولید کنندگان می کند و تولید کنندگان را آزاد می گذارد تا برای به دست آوردن عوامل تولید (مواد اولیه، سرمایه، قطعات و نیروی کار)، با یکدیگر به رقابت بر خیزند. او سپس گفت: "از آنجا که رقابت تولید کنندگان برای کسب منابع مورد نیاز، موجب بالا رفتن سطح قیمت ها در بازار عوامل تولید و همچنین در بازار کالاها و خدمات می شود، و روش تامین مالی دولت نیز به خودی خود تورم زا است، دولت از به وجود آمدن چنین سازوکاری جلوگیری می کند. حتی اگر ترس از ایجاد تورم لجام گسیخته هم وجود نداشته باشد، رقابت تولید کنندگان و مصرف کنندگان در شرایط مادی و روانی جنگ و محدودیت دسترسی به بازارهای خارج، به تمرکز درآمدهای کلان و سودهای فاحش در بخش هایی از جامعه می شود که در شرایط حساس جنگی قابل تحمل نخواهد بود."

او نتیجه گرفت که دولت در شرایط جنگ و محاصره اقتصادی، بنا به ضرورت، وجه مهم دیگر تخصیص منابع یعنی قیمت گذاری را هم بر عهده می گیرد.

بنابراین در ادامه افزود: "اقدام و مداخله در امر قیمت گذاری و جلوگیری از افزایش قیمت ها، به طور اجتناب ناپذیری اقدام دولت را در امر کنترل فیزیکی، جیره بندی و سهمیه بندی مصارف ارزی و واردات و تعیین قیمت آن ها، در شرایط جنگی و محاصره اقتصادی، قابل توجیه می کند. حتی اگر خطر افزایش قیمت ها و تمرکز درآمد و سود هم وجود نداشته باشد، تصور این که صاحبان صنایع و کسب وکار در شرایط جنگی، منابع در اختیار خود را دقیقاً صرف همان سرمایه گذاری ها و تولیداتی خواهند کرد که شرایط جنگی ایجاب می کند، غیر محتمل و دور از واقع بینی است، زیرا در شرایط جنگی، اطلاعات مربوط به اولویت های جنگ، طول زمان جنگ، تاکتیک ها و استراتژی های جنگی، در اختیار فعالان اقتصادی نبوده و تنها در اختیار دولت است. لذا مسئولیت هدایت منابع را نیز خود دولت به عهده خواهد گرفت."

به این ترتیب مردوخی یکی از آثار مهم جنگ و محاصره اقتصادی را خواه ناخواه، دولتی شدن و ایجاد تمرکز شدید در اقتصاد عنوان کرد که زمینه برای بروز آنچه که در نظریه اقتصاد به عنوان "شکست دولت" مطرح شده است را فراهم می کند.

او در ادامه گفت: "نظام اقتصادی جنگی، به ترتیبی که بیان شد، چسبندگی های شدیدی دارد و در دوران بعد از جنگ هم می تواند استمرار پیدا کند و از این رو، به سهولت و در میان مدت هم قابل تبدیل به نظام اقتصادی غیر جنگی و آزاد نخواهد بود. این مشکل به ویژه در نظام های سنتی توتالیتر و غیر دموکراتیک به صورت فرهنگ مسلط در میان حکومت گران، دیوان سالاران و حتی در میان مردم ریشه ای پایدار خواهد داشت که زدودن آن کار آسانی نخواهد بود."

این صاحب نظر اقتصادی بخش دیگر مقاله خود را با اشاره به اقتصاد دو کشور کوبا و ایران به اقتصاد کشورهای در معرض تحریم اختصاص داد که به ناچار به سوی تمرکز و تصلب گرایش پیدا کرده و اقتصاد آن ها را از رشد های بالقوه و ضروری باز داشته و محروم کرده است.

بنابراین او نتیجه گرفت که مهم ترین آسیب جنگ ۸ ساله ایران و عراق و تحریم اقتصادی در ایران، خارج کردن روند اقتصاد از جریان مطلوب توسعه و حرکت به سوی آزادی بوده است.

مردوخی با اشاره به سه دهه تحریم اقتصادی ایران، گفت: در این مدت طولانی مردم و بنگاه های اقتصادی، سازو کارهای دفاعی خاص خود را در برابر تحریم ها بکار گرفته اند و برای ادامه حیات و فعالیت کوتاهی نکرده اند هر چه مصائب بشری و اقتصادی زیادی را هم تحمل کرده اند.

بخش دیگر مقاله مردوخی به بررسی تفاوت جنگ در دنیای امروز با جنگ های سنتی اختصاص یافته بود. "هدف جنگ های گذشته عمدتاً کشور گشایی و تسخیر سرزمین های دیگر بود، در جنگ های امروز هدف ضربه زدن به اقتصاد و اعتبار طرف مقابل است. اسلحه جنگ های امروز بیش از هر چیز خرد الکترونیکی است که در تسلیحات مدرن تعبیه شده، بر رسانه ها حاکم است و فرایندهای کسب اطلاعات، جاسوسی و همچنین اطلاع رسانی را شکل می دهد. جنگ افروزان مدرن با بهره برداری موثر از سرمایه های انسانی و فناوری های پیشرفته خود، حتی بدون شلیک یک گلوله، دشمن را به زانو در می آورند."

بنابراین در ادامه این مقاله آمده بود: "خسارت وارده بر کشورهای جنگ زده از سوی جنگ افروزان مدرن، با خسارات جنگ های سنتی بسیار متفاوت است، از تلفات نظامی خبری نیست اما بخش قابل توجهی از جمعیت - به ویژه کودکان، در معرض سوء تغذیه و مشکلات بهداشتی و درمانی قرار می گیرند، از تخریب تاسیسات زیر بنایی و تولیدی خبری نیست ولی همه این ها در معرض استهلاک شدید و تعطیلی و از کارافتادگی قرار می گیرند، از قحطی و آوارگی خبری نیست ولی بیکاری، تورم شدید و رکود اقتصادی، زندگی را بر اکثریت جمعیت سخت و طاقت فرسا می کند، از شور و سرزندگی مقاومت و دفاع خبری نیست ولی یاس و دل مردگی و تیرگی، فضای زندگی اکثریت مردم را در بر می گیرد، از اتحاد و همدلی و درستی و راستگویی خبری نیست ولی نفاق و بدبینی و خالی بندی بر فضای سیاسی فردی و اجتماعی مسلط می شود، از سرمایه گذاری، نوآوری و کار آفرینی خبری نیست ولی فرار سرمایه، مهاجرت کار آفرینان، کارشناسان و تولید کنندگان با رکود اقتصادی و توقف رشد همراه می شود."

مردوخی با بیان اینکه تخمین خسارت های این نوع جنگ مدرن، کار آسانی نیست، پرسید: "چگونه می توان سو تغذیه و مرگ و میر کودکان، استهلاک تاسیسات زیر بنایی و تولیدی و کاهش تولید، سختی و مشقت زندگی، یاس و دل مردگی، نفاق و بد بینی و نتایج فرار سرمایه و مهاجرت را ارزیابی، و سهم این نوع جنگ مدرن را در ایجاد این آثار و خسارتها بر آورد کرد؟"

" ایران در شرایط تحریم و تهدید جنگ" محور دیگر مقاله مردوخی را به خود اختصاص داد. او گفت: " جمهوری اسلامی ایران علاوه بر تحریم معامله به طور عام در مورد بانک سپه و سه بانک دیگر ایرانی توسط ایالات متحده امریکا، تا کنون موضوع چهار قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد (قطعنامه ۱۶۹۶ مورخ ۳۱ ژوئیه ۲۰۰۶ ، قطعنامه ۱۷۳۷ مورخ ۲۳ دسامبر ۲۰۰۶ و قطعنامه ۱۷۴۷ مورخ ۲۴ مارس ۲۰۰۷ و قطعنامه ۱۸۰۳ مورخ ۳ مارس ۲۰۰۸) بوده است که در آن ها به صورتی فزاینده ، اقتصاد و فعالیت های کشور را مشمول تحریم کرده اند. تحریم از جانب امریکا بر خلاف آنچه در نگاه نخست دیده می شود، تاثیری گسترده داشته و به دلیل تسلط امریکا بر بازارهای مختلف مالی جهان ، ابعادی جهانی پیدا کرده است."

مردوخی در ادامه، مجموعه این تحریم ها را که با ابتکار و مدیریت امریکا صورت گرفته است را مصداق همان جنگ امروزی و مدرن با اسلحه خرد الکترونیکی و رسانه ای دانست که بدون شلیک گلوله، می تواند خسارت های قابل توجهی در همه زمینه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی برای یک کشور به بار آورد.

او تخمین دقیق خسارت های این جنگ مدرن در اقتصاد و جامعه ایران رابه صورت کمی، غیر ممکن دانست اما آثار مشهود آن، به ویژه در اقتصاد کشور را در خور توجه بیان کرد:

"- هزینه واردات کارخانجاتی که برای تولید کالای خود نیاز به مواد اولیه و واسطه خارجی دارند و قطعات و تجهیزات خود را از خارج تامین می کنند ، افزایش یافته و در مواردی به بحران تولید منجر شده است.

- سرمایه گذاری و تشکیل سرمایه در بخش هایی از اقتصاد کشور با مشکل رو به رو شده است و طرح های سرمایه گذاری نیمه تمام و نا تمام نیز در بعضی موارد با تاخیر یا توقف رو به رو شده اند.

- محدودیت بانکی در سطح بین المللی نیز موجب کندی یا توقف مبادلات شده و به صادرات غیر نفتی هم آسیب رسانیده است.

- نرخ ریسک واردات و سرمایه گذاری در ایران از ۴ به ۷ رسیده و در نتیجه آن هزینه بیمه پرداختی بالا رفته است. به گفته سخنگوی رسمی دولت هشتم : " وقتی ریسک اقتصادی از ۶ به ۴ رسیده بود ، ما سالانه ۷۵۰ میلیون دلار کمتر حق بیمه پرداخت می کردیم (به ازاء ۱۵ میلیارد دلار واردات) ، حال می توان محاسبه کرد که در سال گذشته (۱۳۸۵) واردات ما ۵۰ میلیارد دلار بوده و ریسک اقتصادی هم ۴ واحد افزایش پیدا کرده، رقمی نزدیک به ۱/۵ تا ۲/۰ میلیارد دلار حق بیمه اضافی پرداخت کرده ایم.

- در ۹ ماهه سال ۲۰۰۷ ، میزان صادرات آلمان به ایران در همه رشته ها ۱۸ در صد و در رشته ماشین آلات و تجهیزات تا ۴۰ درصد کاهش یافته است. در مقابل ، چین و روسیه دامنه نفوذ خود را بر اقتصاد ایران توسعه داده اند. کالاهای صنعتی چین و روسیه به لحاظ کیفیت فنی ، عمر مفید و خدمات پس از فروش، توانایی جایگزینی کالاهای آلمان را ندارند و از این رو ، روند فعلی که در نتیجه تحریم اقتصادی ایران به بار آمده است ، به زیان صنایع ایران ارزیابی شده است.

- بانک های تحریم شده بیش از نیمی از مبادلات کشور را انجام می داده اند، محدودیت عملیات با آنها در خوش بینانه ترین حالت در نهایت ، به محدود شدن بیش از ۲۰ درصد از مبادلات منجر می شود. در مجموع نظر به این که متجاوز از ۲۰۰ بانک بزرگ جهانی مبادلات خود را با ایران متوقف یا بسیار محدود کرده اند، عراق نیست اگر گفته شود که بیش از ۷۵ درصد از مبادلات ایران با اروپا در حال حاضر باید از شبکه جدیدی عبور کند که هزینه های دریافتی آن ها بسیار بیش تر از هزینه هایی است که ایران به طور متعارف پرداخت می کرده است."

مردوخی در ادامه مقاله خود به واقعیتی اشاره کرد: "دولت های کشورهای قربانی تحریم و یا قربانی این قبیل جنگ های مدرن، توانسته اند بر سر قدرت بمانند و به حکومت خود ادامه دهند." او علت های عمده این ماندگاری را به شرح زیر بیان کرد:

"۱- فرایند جهانی شدن ، محاصره اقتصادی را از اهمیت انداخته است و کشور ها می توانند اساساً هر آنچه را که می خواهند - اگر پول کافی داشته باشند - به دست آورند. در نتیجه انقلاب اطلاعات و بین المللی شدن اقتصاد جهان ،

محاصره ها به آبکش و یا به الک تبدیل شده اند. در شرایط جهانی شدن، تشخیص و کنترل مبدا بسیاری از کالاها بسیار مشکل شده است. جهانگردها هم به جای چول نقد، کارت پلاستیکی با خود حمل می کنند. کارت های اعتباری ماستر کارت و ویزای امریکا، در همه جای دنیا پذیرفته شده اند. امریکائی ها را دولت متبوع شان از سفر به جزیره کارائیب (کوبا) منع کرده است ولی سالانه بیش از ۲۰۰ هزار امریکائی این میوه ممنوعه را می چشند تا جانی که امریکا بعد از کانادا و آلمان به سومین فراهم کننده توریست برای کوبا تبدیل شده است.

۲- امروزه با جابجایی میلیاردها دلار در هر ثانیه از طریق کامپیوترها در سرتاسر جهان، تشخیص مبدا نقل و انتقال های مالی بسیار مشکل است و نقل و انتقال وجوه برای همگان از جمله دولت ها، بنگاهها، قاچاقچیان و حتی افراد معمولی آسان و امکان پذیر شده است.

۳- سالانه حدود ۱۰۰۰ میلیارد دلار در جهان برای مقاصد نظامی هزینه می شود و تنها بودجه نظامی جهان ۷۰۰ میلیارد دلار در سال است. بودجه دفاعی کشورهای جهان سوم سالانه بالغ بر ۲۰۰ میلیارد دلار است.

۴- جمع ارزش تولیدات نظامی جهان سالانه ۱۲۷ میلیارد دلار است. در مجموع ۵۵ میلیون شغل در گوشه و کنار جهان متکی به صنایع تسلیحاتی و بودجه های نظامی است.

۵- هزینه هر سال جنگ ایران و عراق برای کشور ما حدود ۴ میلیارد دلار بود در حالی که کل در آمد حاصل از فروش نفت در سال ۱۳۶۷ کمتر از ۸ میلیارد دلار بود.

۶- تحریم های تسلیحاتی هم معمولاً جریان عرضه اسلحه را متوقف نمی کند، بلکه تنها خاصیت آن، بیست برابر کردن قیمت ها، چند برابر کردن منافع دلالتان اسلحه است. حجم واردات اسلحه جهان در سال ۱۹۸۷ (اوج جنگ ایران و عراق) به حداکثر رسیده و معادل ۴۶/۵ میلیارد دلار بود که در سال ۱۹۹۲ به طور رسمی به ۱۸/۵ میلیارد دلار رسید. اما بر آوردی که از میزان تجارت پنهانی و قاچاق اسلحه بعمل آمده است در سال های معمولی بین ۱ تا ۲ میلیارد دلار در سال بوده و در سال هائی که یک یا دو جنگ در جهان شعله ور باشد، این رقم بین ۵ تا ۱۰ میلیارد دلار است. بنابراین این می توان تصور کرد که فروشندگان اسلحه، به جای آن که از تحریم زیان ببینند، با افزایش فروش به طور رسمی یا پنهانی، می توانند قیمت هایشان را تا ۲۰ برابر بالا ببرند.

۷- بنگاه هایی در جهان به وجود آمده اند که از نظر قدرت اقتصادی و درآمد فروش، در مقایسه با بسیاری از کشورها و دولت های جهان، برترند. این برتری حتی در سازمانهای بین المللی که قلمرو منحصر به فرد دولت هاست، بچشم می خورد.

ادامه مقاله این اقتصاددان طرح آثار تحریم یا به زبان دیگر آثار جنگ مدرن تحمیل شده بر ایران بود.

۱۱- محدود شدن تعداد بانک های قابل استفاده برای ایرانیان و فعالان اقتصادی ایران

۲- ایجاد تاخیر های زمانی با مدت های مختلف بر اجرای عملیات تجاری و فعالیت های اقتصادی در ایران

۳- تحمیل بار و فشار هزینه های اضافی بر هر گونه فعالیت اقتصادی و مبادلات تجاری

۴- محدود شدن امکان انجام مبادلات تجاری

۵- کاهش میزان دسترسی به اعتبارات قابل عرضه به ایران

۶- افزایش خطرهای مالی و درجه خطر کشور در مناسبات تجاری بین المللی برای خارجیان

۷- محدود شدن تعداد و نوع ارزهای قابل مبادله برای فعالیت های تجاری و اقتصادی در ایران

۸- روی آوردن بازرگانان و فعالان اقتصادی به شبکه های جدید تامین مالی با کارایی محدود تر

۹- افزایش تورم

۱۰- افزایش بیکاری.

برآورد خسارت های اقتصادی ایران در جنگ میان سال های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷ آخرین بخش مقاله این اقتصاددان را به خود اختصاص داده بود. به همین منظور او سه نوع خسارت را در جنگ در نظر گرفت:

۱۱- خسارت های مستقیم مادی و فیزیکی، شامل امکانات و تجهیزات و ظرفیت های مادی که بر اثر ضربه مستقیم دشمن نابود شده اند و خود به سه گروه قابل تقسیم است: ساختمان و تاسیسات، ماشین آلات و تجهیزات و مواد و کالا

۲- خسارت های مستقیم انسانی، شامل مجموعه افراد و نیرو های جان باخته اعم از نظامی و غیر نظامی و هم چنین نیروی انسانی مصدوم و معلول که علاوه بر صدمات غیر قابل جبران روحی، قدرت کار کردن و امرار معاش خود را به طور کامل یا جزئی از دست می دهند و برای خانواده یا دولت هزینه های معالجه و مراقبت در پی دارند.

۳- خسارت های غیر مستقیم، شامل ارزش تولید حاصل از امکانات، تجهیزات و ظرفیت هائی که در صورت عدم وقوع جنگ، قابل حصول و بهره برداری بود، مانند خسارت های ناشی از عدم تولید بر اثر از بین رفتن دارائی ها و ذخایر سرمایه ای (ساختمان و تاسیسات، ماشین آلات و تجهیزات، مواد و کالا)، هزینه ها و منابع اختصاص داده شده به جنگ که در صورت عدم وقوع جنگ جزء هزینه های دفاعی کشور نمی بود و به مصارف دیگر می رسید.

او در ادامه بر اساس برآوردها، جمع خسارت های وارد شده بر ایران در جنگ تحمیلی عراق را معادل ۶۵۳۵۳/۷ میلیارد ریال (حدود ۱۰۰۰ میلیارد دلار) بیان کرد که خسارت های مستقیم آن ۳۰۸۱۱/۴ میلیارد ریال و خسارت های غیر مستقیم آن ۳۴۵۴۲/۳ میلیارد ریال بوده است. مردوخی گفت که در مورد خسارت های مستقیم انسانی این جنگ بر آوردی تا کنون صورت نگرفته و یا منتشر نشده است.

او در خصوص خسارت‌های وارد شده در جنگ ایران و عراق بر کلیه بخش‌های اساسی اقتصاد ایران گفت که بیشترین خسارت‌ها در خدمات عمومی (۳۴/۹ درصد)، بخش نفت (۳۱/۸ درصد) و در مرتبه سوم بخش کشاورزی (۲۴/۴ درصد) بوده است.

او در ادامه خسارت اقتصاد ایران طی دوران جنگ هشت ساله را جمعاً حدود ۱۰۰۰ میلیارد دلار (۶۵۳۵۳/۷ میلیارد ریال) بیان کرد که تنها جبران خسارت‌های غیر مستقیم آن به تلاش و کوششی معادل تامین رشد سالانه ۶ درصد در تولید ناخالص داخلی در حد اقل ۴/۵ سال نیاز دارد.

مردوخی گفت: "اقتصاد ایران در طول ۸ سال جنگ تحمیلی جمعاً ۲۷/۳ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را از دست داد. این نسبت در سال ۱۳۶۵ معادل ۶۰/۲ درصد تولید ناخالص داخلی و در سال‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ به ترتیب معادل ۴۰/۴ درصد و ۳۹/۳ درصد بوده است.

به این ترتیب او نتیجه گرفت: "تشکیل سرمایه و سرمایه‌گذاری در دوران جنگ‌ها معمولاً رشد و رونق چندانی ندارد زیرا در نتیجه جنگ، چشم انداز آینده مبهم و گاه تیره است و فعالان اقتصادی اگر حداکثر بتوانند به جبران استهلاک ساختمان‌ها و ماشین‌آلات بپردازند، موفقیت چشم‌گیری خواهد بود."

مردوخی با اشاره به افت و خیزهای سرمایه‌گذاری در ساختمان و ماشین‌آلات و لوازم کسب و کار، یا آن قسمت از تولیدات داخلی و واردات کالاهای سرمایه‌ای که در طی هر سال مورد مصرف قرار نگرفته و یا صادر نشده باشد، در دوران جنگ ایران و عراق، بر اساس آمارهای موجود گفت که در طول سالهای جنگ سرمایه‌گذاری کل یا تشکیل سرمایه در اقتصاد ایران، تنها ۷۰ درصد از خسارت‌های جنگ را پوشش داده است.

بر این اساس مردوخی سال ۱۳۶۵ را از این نظر بدترین سال دانست که تشکیل سرمایه در آن سال معادل تنها ۳۰ درصد خسارت‌های مستقیم جنگ بوده است.

به این ترتیب پس از آنکه مردوخی از مقایسه درآمد سرانه کشورهای منطقه در سال ۲۰۰۷ به عنوان شاخصی که می‌توان برای سنجش هزینه‌هایی که اقتصاد ایران در این سه دهه، به خاطر جنگ و تحریم پرداخته است، نام برد نوبت به ارائه مقاله شیوا دولت‌آبادی و حسن عشایری از اساتید دانشگاه رسید تا آنان نیز از منظری دیگر به مقوله جنگ و صلح بپردازد.

خیل عظیم آسیب دیدگان از جنگ‌ها همان جنگ‌افروزان اصلی نیستند

پیامدهای روانی جنگ با تأکید ویژه بر کودکان و زنان عنوان مقاله مشترک شیوا دولت‌آبادی روانشناس و حسن عشایری روانپزشک و از اساتید دانشگاه بود. "خیل عظیم آسیب دیدگان از جنگ‌ها همان جنگ‌افروزان اصلی نیستند، جنگ‌افروزان پشت میزها و یا در زیر زمین‌های پناه‌گاهی خود امن می‌نشینند و انسان‌ها را به نیستی می‌کشانند و یا حتی با فشار دادن به دکمه‌ای جهاتی را ویران می‌کنند." این موضوع مشکلی بود که در این مقاله به آن پرداخته شد.

از همین رو در این مقاله از زیاده‌طلبی در اشکال گوناگون سیاسی، اقتصادی و حتی فردی به عنوان علت‌های اصلی جنگ نام برده شد که در نتیجه آن اخلاق و وظیفه انسان بودن در برابر غریزه پرخاشگری فرو می‌پاشد و در روانشناسی زندگی فردی، انسان‌های درگیر را به دون‌ترین واکنش‌های ممکن به اعماق فرو می‌کشانند.

نویسندگان مقاله که دیدگاه‌های علمی خود را با تحقیقات میدانی در ایران همراه کرده بودند از بروز نشانه‌های مرضی در صورت فراتر رفتن فشارها از آستانه تحمل سخن گفتند، بنابراین با تأکید بر اینکه شکل جنگ‌ها عوض شده است، از باقی‌مانده‌های جنگ‌ها سخن گفتند. "مخروبه‌های زیرساخت‌ها و مخروبه‌های روان‌ها."

در ادامه این مقاله با اشاره به آثار مخرب و دراز مدت جنگ‌ها بر نسل‌های پی‌در پی آمده است: "در میان آسیب دیده‌گان از جنگ‌ها زنان و کودکان در این گرداب عمدتاً مردانه تجارب مهلک خود را دارند. مشاهده و تجربه فروپاشی سامانه‌های عاطفی-ارتباطی که کودکان با اتکای به آن‌ها به خودشناسی و تحول روانی می‌رسند در نبود خود باعث می‌شوند که کودکان از هر گونه زیرساخت روانی تهی شوند و فراتر از نشان دادن علائم حاد آشفتگی روانی بروند تا نسل‌هایی از تردید و ناایمنی و در نتیجه جوامعی ناایمن و معیوب را برای آینده بنا سازند. مادران که در همه شرایط سخت و پر از تبعیض قرون و اعصار حیات تاریخی خود کوشیده‌اند تا صلح و امنیت را برای خانواده و فرزندان خود با جنگ و دندان فراهم آورند، در گرداب‌های ترس، فقر، تعلیق، بی‌پناهی و حتی قربانی‌تعرض شدن به فرودستی بیشتر و زوال روانی-اجتماعی سپرده می‌شوند و بالاخره هیچ جنگی برنده ندارد."

به این ترتیب بررسی پیامدهای روانی جنگ‌زمینه را برای بررسی تأثیرات جنگ بر محیط زیست فراهم کرد تا نشان داده شود عوارض جنگ‌ها فقط محدود به انسان‌ها نیست.

جنگ‌های امروزی از انواع مواد شیمیایی و وسایل مخرب سود می‌جویند که طبیعت راه مقابله با آنان را نمی‌داند اسماعیل کهرم که مقاله "تأثیرات جنگ‌های خلیج فارس بر محیط زیست" را به این همایش ارائه کرده بود، کوشش کرد تا به بررسی و تحلیل تأثیرات تخریب‌های ناشی از فعالیت جنگی بپردازد. او گفت که در کوتاه مدت جنگ اثرات مخرب بر محیط زیست وارد می‌کند که شاید تنها با تغییرات ناگهانی در طبیعت مانند روان شدن سیل، زمین لرزه و یا آتش‌سوزی جنگل‌ها قابل مقایسه باشد.

اما او در ادامه به تفاوت این دو مقوله پرداخت. "طبیعت با رخدادهای طبیعی توانسته کنار بیاید و خود را وفق دهد مثلاً بازسازی مراتع پس از وقوع سیل به سرعت صورت می‌گیرد و آتش‌سوزی جنگل‌ها حتی منافی هم برای

جنگلها به بار می آورد، مانند جوانه زدن بذرهایی که پوسته سخت دارند و باید در آتش گداخته شوند تا امکان شروع حیات را بیابند و یا زمین لرزه ها به سهولت توسط کوهها و صخره ها جذب می گردند ولی تأثیرات جنگها بر محیط های خشکی، آبی و مجموعه عوامل آنان مانند گیاهان و جانوران سالها، قرنها و شاید تا ابد بجای خواهد ماند. او افزود: "جنگهای امروزی از انواع مواد شیمیایی و وسایل مخرب وحشتناکی سود می جویند که برای طبیعت تازگی دارند و طبیعت راه مقابله با آنان را نمی داند. مثلاً در جنگ متفقین علیه لشکر صدام حسین از بمبهای که به نام " اورانیوم ضعیف شده " می شناسیم، استفاده شد که قدرت نفوذ آن در شن و بدنه تانکها بیش از صد برابر وسایل جنگی متعارف بود و اورانیوم پس از رها شدن، صدها هزار سال در فضا پخش می شود، در هوا انتقال می یابد، به زمین می رود و ازدل سبزی ها سردر می آورد، به خون و قلب جانوران وارد می شود و در دل و جان آدمیان جای خوش می کند.

تأثیرات اکولوژیکی جنگ تحمیلی بر محیط زیست ایران موضوعی بود که کهرم در مقاله خود به آن اشاره داشت. "در تعرض همه جانبه ارتشیان صدام به خاک میهن عزیز ما که ۸ سال دوام یافت علاوه بر جان انسانهای پاک ایرانی که اولین و مهمترین قربانیان این جنگ تحمیلی محسوب می شدند، کلیه عوامل و عناصر محیط زیست مانند هوا، آب و خاک ما مورد حمله قرار گرفت. سموم گوناگون غیر مجاز بصورت گازهای شیمیایی، هوای تنفس فرزندان این آب و خاک را سومی کردند و قربانیان این گازها هنوز هم دربین ما، هر نفس را با درد و زجری مقدس که حاکی از شهامت و فداکاری آنان می باشد و یادآور ایثار این عزیزان است، برمی آورند و شهادتی که گل وجودشان پرپر شد، پیوسته به یاد این مردم قدردان باقی خواهند ماند. خاک به شدت تحت تأثیر بمب ها و سلاح های آتش زا مسموم گردید و میلیونها هکتار از اراضی حاصلخیز و باغها و نیز زمینهای کشاورزی نابود و حدود ۲۵۰۰۰۰ هکتار از زمینهای جنگلی و درختزارها خسارت و حدود ۷۵۳۰۰۰ هکتار از مراتع کشور تخریب گردید. همچنین حدود ۳ میلیون اصله نخل از مجموع ۷ میلیون موجود در آغاز جنگ نابود شد. آبهای خلیج فارس و نیز رودخانه ها و دریاچه ها و تالابهای داخل ایران نیز از این تعرض مسون نماند. در طول جنگ تحمیلی، ۱۴ حلقه چاه و ۸ سکوی اکتشافی و تولیدی مورد اصابت بمبها قرار گرفته و میلیونها بشکه نفت در آبهای ایران رها شدند و بالاخره دوده حاصل از سوختن و آتش گرفتن نفت علاوه بر مسموم کردن هوا، آب و زمینهای اطراف، موجب بارش باران سیاه در سرزمینهای دوردست مانند هندوستان شد."

او پس از آنکه به بررسی تأثیرات جنگ بر آب، خاک و هوا به عنوان سه عنصر اصلی حیات پرداخت، نتیجه گرفت: "شعله های آتش جنگ، بر و بحر، گیاه و جانور و انسان را به خاکستر تبدیل می کند. ریشه های حیات را می خشکاند و حال و آینده را می سوزاند.

کهرم افزود: "شاید بشر هنوز به اندازه کافی تکامل نیافته تا آتش های لگام گسیخته کینه خود را پای میز مصاحبه و گفتگو حل کند و تیمورها و چنگیزها هنوز هم در آرزوی کشور گشایی و حادثه جویی در جهان به اصطلاح متمدن امروزی هستند.

با پایان قرانت این مقاله که با ابراز امیدواری نویسنده آن مبنی بر باز شدن چشم صاحبان قدرت به خرابی های وسیع در همه عرصه های زندگی انسانها همراه بود، نشست اول این همایش خاتمه یافت تا سخنرانان بعدی این همایش در نشست دوم به موضوع "صلح پایدار، توسعه و دموکراسی" بپردازند.

توسعه پایدار نیازمند برقراری "صلح و آرامش" است

علیرضا علوی تبار اولین سخنران نشست دوم همایش علمی "صلح پایدار؛ راهی پر فراز و نشیب" بود که با عنوان "صلح، توسعه پایدار و جامعه مدنی" دیدگاه های خود را بیان کرد. او در ابتدای طرح نظرات خود گفت: در نگاه اول مشکل می توان میان سه مفهوم مختلف "توسعه پایدار، جامعه مدنی و صلح" پیوند منطقی و مشخصی برقرار کرد. اما تحلیل مفهومی این سه اصطلاح و بازخوانی آنها در پرتو چارچوب های نظری و تجربه های عملی موجود، پرده از پیوند عمیق میان آنها برمی دارد.

این پژوهشگر در ادامه این پیوند را در غالب گزاره هایی بیان کرد. علوی تبار ابتدا در تعریف توسعه گفت: "افزایش ظرفیتهای یک نظام اجتماعی برای برآوردن نیازهای محسوس و تصریح شده مردم یک جامعه".

او در ادامه با بیان اینکه فقر از راه به هم زدن روابط اجتماعی و تأثیر بر محیط زیست موجب ناپایداری توسعه می شود، به دو دیدگاه "محیط زیست گرایی" و "زیست بوم گرایی" در ارتباط با توسعه و محیط زیست اشاره کرد.

علوی تبار محیط زیست گرایی را دیدگاهی محافظه کارانه دانست که کمابیش با گرایش های اجتماعی مختلف می تواند سازگار باشد اما در خصوص زیست بوم گرایی گفت که با رادیکالیزم پیوند خورده است، زیرا که اعتقاد دارند برای حفظ محیط زیست نیاز به تغییرات در روابط اجتماعی و زیست اجتماعی وجود دارد.

بنابراین او گفت: "پایدار بودن توسعه در ارتباط با "زیست بوم" و "روابط اجتماعی" است که تعریف می شود. به گونه ای که فرایند توسعه وقتی پایدار است که بتواند به برآوردن نیازهای ملموس و توقعات ذهنی تحول یابنده جامعه پاسخ دهد، ضمن آنکه به کمیابی ذاتی موجود در رابطه میان انسان و محیط زیست او توجه داشته باشد."

این پژوهشگر در ادامه سخنان خود گفت که تأکید بر پایداری فرایند توسعه به ناگزیر بر نقش "نهادهای مدنی" در "تصمیم گیری و خط مشی گذاری" و در "یکپارچه سازی و آشکارسازی دل بستگی های جامعه" دلالت می کند. از

همین رو او گفت که جامعه مدنی این امکان را دارد تا با ایجاد قدرت همبستگی در مقابل حکومت منویات خودش را مستقل از حکومت در خط مشی‌گذاری‌ها دنبال کند. از سوی دیگر جامعه مدنی با فراهم کردن زمینه گفت و گو امکان یکپارچه‌سازی خواسته‌ها و نزدیک کردن منویات را فراهم می‌کند.

چهارمین گزینه‌ای که علوی‌تبار به آن پرداخت رابطه توسعه پایدار و صلح بود. او گفت: "توسعه پایدار هم نیازمند برقراری " صلح و آرامش " است و هم به عنوان " ابزاری " برای تأمین " امنیت ملی " ایفای نقش می‌کند. " این پژوهشگر با بیان اینکه در ایران بعد از مشروطیت بطور متوسط هر ۱۱ سال یکبار يك تنش سیاسی جدی داشته‌ایم، گفت که اگر چه این تنش‌های سیاسی به حق و به دنبال احقاق حقوق مردم بوده باشد اما هر تحول سیاسی که اتفاق می‌افتد حداقل برای يك مدت فرایند انباشت سرمایه را تحت تأثیر منفی قرار می‌دهد.

علوی‌تبار همچنین در بخش دیگری از سخنان خود در خصوص رابطه دو مقوله توسعه پایدار و امنیت ملی به اقدامات هندی‌ها اشاره کرد و گفت که مهم‌ترین عامل حفظ امنیت ملی کشورها توسعه است نه سلاح. او گفت: " کشوری می‌تواند به لحاظ حفظ تمامیت ارضی، حاکمیت ملی و استقلال پر قدرت عمل کند که توسعه یافته باشد.

او با بیان اینکه نظامی‌گری به خاطر منطق درونی خودش نظامی‌گری را تشدید می‌کند، گفت: نظامیان در زمانی که بودجه نظامی کم می‌شود اوضاع را نا امن جلوه می‌دهند. " از همین رو او گفت: ممکن است نیت اولیه تأمین امنیت ملی باشد اما این نیت اولیه ممکن است به جنگ منتهی شود.

علوی‌تبار در ادامه با بیان اینکه ممکن است کشورهای دموکراتیک وقتی به آنها جنگی تحمیل می‌شود در مرحله اول شکست بخورند اما به تدریج برنده جنگ خواهند بود، دلیل این فرایند را ساختار توسعه یافته این کشورها بیان کرد.

با پایان بررسی پیوند سه مقوله توسعه پایدار، جامعه مدنی و صلح، نوبت به محسن امین زاده رسید تا او از منظری دیگر به موضوع جنگ و صلح بپردازد.

بحران‌زدایی و ترویج صلح

محسن امین زاده عضو هیئت علمی دانشگاه مقاله خود را با عنوان "سیاست‌های ماجراجویانه در دنیای پس از جنگ سرد" (درس‌هایی از جنگ‌های کنونی جهان) ارائه کرد.

او در مقاله خود افراطگرایی در دنیای پس از جنگ سرد را پدیده عجیبی ندانست، بنابراین گفت: "شاید هرگز به اندازه این دوران جریان‌های افراطی رقیب، به کمک یکدیگر نشناخته و به رغم دشمنی، برای یکدیگر فرصت بقا و گسترش نفوذ و قدرت فراهم نکرده‌اند. امروز سیاستمداران تندروی آمریکا، شدیداً نیازمند ماجراجویی افراطیونی هستند که توجیه‌کننده سیاست‌های ماجراجویانه آنان باشند و متقابلاً بیشترین فرصت را برای رشد جریان‌های افراطی در اقصی‌نقاط جهان، از جمله در غرب آسیا و خاورمیانه تندروهای آمریکایی فراهم می‌کنند.

از واپسین روزهای پس از پایان جنگ سرد، مهم‌ترین مشکل افراطیون نظامی‌گرایی آمریکا، یافتن قرانت جدیدی از تهدید و ضرورت نظامی‌گری بود. در حالی‌که بزرگ‌ترین دشمن نظامی آمریکا فروپاشیده بود و عمده صنایع نظامی اتحاد جماهیر شوروی، و البته روسیه پس از آن آسیب جدی دیده بود و آمریکا به قدرت بلامنازع نظامی جهان بدل شده بود، نظامی‌گرایان آمریکا بیش از هر زمان دیگری نسبت به هویت، نقش و قدرت خود در ساختار جدید پس از جنگ سرد در آمریکا، نگران شده بودند. آنان نیم قرن با ترویج هراس از گسترش کمونیسم در جهان، فرصت‌های بزرگی برای نظامی‌گری به‌دست آورده بودند و اکنون پس از فروپاشی اتحاد شوروی مهم‌ترین توجیه نظامی‌گری‌های آنان از دست رفته بود. مخالفان نظامی‌گری در آمریکا، شدیداً بر عدم نیاز به بودجه نظامی سنگین پافشاری می‌کردند و نخبگان اروپایی مدعی بودند که با فروپاشی پیمان ورشو، ادامه حیات پیمان ناتو مفهومی ندارد. طرح دشمنانی چون چین، روسیه، کره شمالی، ایران، لیبی و عراق از سوی نظامی‌گرایان کارساز نبود و تلاش‌های بیهوده و دست پا زدن آنان برای بازسازی موقعیت از دسته رفته بی‌بازگشت تلقی می‌شد. اما نظریه‌پردازان نومحافظه‌کار، ادامه دادند و نهایتاً به ترسیم روایتی از تهدید جدید دست زدند و مدعی شدند که در دنیای پس از جنگ سرد؛ تهدید صلح جهانی از معنای گذشته خود در قلمرو مرزهای يك کشور خارج شده و ماهیتی موضوعی پیدا کرده است. آنان تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی را دو پدیده بسیار موثر معرفی کردند که اکنون می‌توانند هر کشور یا گروهی را به دشمن خطرناک صلح‌جهانی بدل کنند. آنان از گم شدن اورانیوم غنی‌شده و دانشمندان اتمی کشورهای تازه استقلال‌یافته و احتمال بمب‌گذاری هسته‌ای توسط گروه‌های تروریست سخن راندند. اما تمامی این ادعاها هم در حد تخیلات کم‌مایه باقی ماند و به باور مشترک رهبران و یا خردمندان جهان بدل نشد. نظامی‌گری افراطی جایی در دنیای جدید پس از جنگ سرد نداشت.

در آغاز این ساعات روز ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی (۲۰ شهریور ۱۳۸۰) عملیات انتحاری عده‌ای افراطی تا به آن حد در خدمت استراتژی نظامی‌گرایان آمریکایی قرار گرفت که عده‌ای از اعضای گروه تروریست القاعده، منجر به شکل‌گیری شرایطی نو شد. این پدیده که بزرگ‌ترین عملیات ضدامنیت ملی آمریکا آن هم در خاک این کشور محسوب می‌شد، پیامدهای بسیار گسترده‌ای داشت که روایت‌های جدیدی را در سیاست خارجی، امنیت بین‌المللی و امنیت ملی کشورهای غربی باعث شد. به دنبال يك دوره کوتاه سردرگمی در نظامی‌گرایان آمریکایی فرمان را به دست گرفتند و در مسیری همواره‌تر از همیشه تاختند. عملیات انتحاری عده‌ای از ساختگی بودن آن سخن گفتند و برای آن قصه‌های مختلفی خلق کردند. آنان در واقع در برابر این پرسش بی‌پاسخ متوهم شده بودند که چگونه ممکن است چنین عملیاتی توسط دشمن آمریکا در قلب نیویورک واقع شود و ناگهان تا این حد برای افراطگرایان آمریکایی فرصت ایجاد کند.

من بنا ندارم که در مورد مرتکبان این جنایت هولناک تردیدی ایجاد کنم چون بر این اعتقادم که این عملیات انتحاری توسط گروه القاعده یعنی جنایتکارانی رقم خورده است که پیش از آن خون بی‌گناهان زیادی را در سکوت جامعه جهانی، در کشورهای منطقه، از جمله در حرم مطهر امام رضا (ع) در مشهد بر زمین ریخته بودند. اما تلاش می‌کنم این مسئله را بشکافم که چگونه این جنایتکاران برای بزرگترین و افراطی‌ترین مخالفان مسلمانان جهان در آمریکا فرصت فراهم کردند. حادثه ۱۱ سپتامبر به مفهوم تروریسم که پیش از آن برای عملیات گروه‌های مقاومت در اقصی نقاط جهان به‌کار برده می‌شد، هویت کاملاً متفاوتی بخشید. آمریکا سال‌های طولانی تلاش می‌کرد که مبارزات گروه‌های مقاومت و به‌خصوص گروه‌های فلسطینی و لبنانی را تروریسم تعریف کند و پس از فروپاشی جنگ سرد به دلیل تک‌صدایی شدن نهادهای بین‌المللی، تا حدی موفق هم شده بود اما هیچ‌کس تردید نداشت که غالباً قصد گروه‌های مقاومت حتی از ترور، بازدارندگی یا معامله بر سر چیزی مانند آزادی زندانیان و یا وادار کردن نظامیان مهاجم به عقب‌نشینی از سرزمین‌های تحت اشغال‌شان و مسائلی از این دست بوده است. اما هدف عملیات ۱۱ سپتامبر کشتن هر چه مردم آمریکایی بود. تعبیری که با عملیات ترور انبوه مردم در متروها و خیابان‌های اروپا، توسط همین گروه به تمایل برای کشتن هر چه بیشتر هر انسان غربی، تعمیم یافت. معنای این عملیات کشتن هر چه بیشتر آدم‌هایی بود که از نظر عوامل جنایت به‌خاطر رفتار غلط دولت‌هایشان شایسته مرگ بودند. همان چیزی که سلاح‌های کشتار جمعی را خوفناک و غیرانسانی‌تر از سایر سلاح‌ها می‌کند. عملیات ۱۱ سپتامبر به آسانی این معنا را برجسته می‌کرد که اگر جنایتکارانی مانند القاعده به یک بمب اتمی مجهز بودند، آن را روی نیویورک یا واشنگتن یا یک شهر اروپایی رها می‌کردند. معنایی که رهبران اروپایی را نیز مجبور کرد که خطرات زیاد رابطه محتمل میان تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی را باور کنند.

تا پیش از ۱۱ سپتامبر هر حادثه‌ای برای یک سرباز آمریکا در دنیا منجر به فشار مردم آمریکا به دولت برای خروج نیروهای آمریکایی از سرزمین‌های پرخطر می‌شد، عملیات ۱۱ سپتامبر برای اولین بار این امکان را به نظامی‌گرایان آمریکایی داد که بدون نگرانی نسبت به افکار عمومی کشورشان، سربازان را به سرزمین‌های پرخطر بفرستند. در سطح جهان نیز این حادثه به بزرگترین حمله واکتشی به یک کشور، مشروعیت بین‌المللی بخشید و پس از افغانستان این امکان را به آمریکا داد که بدون دغدغه جدی نسبت به مخالفت دیگر کشورها به عراق حمله نماید و رژیم صدام را ساقط کند.

نظامی‌گرایان آمریکایی در عملیات خود به سرنگون کردن دو نظام جنایتکار جهان دست زدند. شاید هیچ نظام دیگری در جهان به اندازه طالبان و صدام‌حسین علیه مردم خود و علیه همسایگان خود جنایت و تعدی نکرده بودند و منفور ملت خود و ملت‌های همسایه خود نبودند. مجازات این جنایتکاران، محمل مناسبی برای آمریکا بود که امکان بزرگ‌ترین عملیات برون مرزی این کشور را پس از جنگ ویتنام و حضوری بی‌مانند در خاورمیانه را به‌دست آورد. اما این دو تهاجم پایان کار نیست و تعامل خشونت‌بار افراط‌گرایان ادامه دارد. نظامی‌گرایان آمریکا برای نهادینه کردن حضور خود در منطقه به‌شدت نیازمند گسترش نگرانی و وحشت ناشی از تهدیداتی هستند که غالباً پررنگ‌تر از واقعیت، در رسانه‌های غربی مطرح می‌شود و متقابلاً افراطیون نیز از این شرایط بهره‌مند هستند. تا زمانی که فرآیند متقابل خشونت روند تندشونده خود را ادامه دهد کشورهای مختلف جهان و به‌خصوص جهان اسلام، در معرض تهدید نظامی هستند که از به‌کار بردن مفهوم سمبلیک جنگ صلیبی هم ابایی ندارند. بی‌تردید درمان این شرایط جز با فرونشاندن تب افراط‌گرایی ممکن نیست.

امروز کشورهای زیادی آمادگی دارند در شرایط مقتضی، در برابر افراط‌گرایی‌ها و افزون‌طلبی‌های آمریکا بایستند. در جامعه آمریکا نیز مخالف با این شیوه‌ها، طرفداران قدرتمندی دارد. در چنین شرایطی تدبیر خردمندان برای چاره کار، تنها در چارچوب اتخاذ مواضع ضدجنگ، کارساز نیست. اگر در کشورهای بی‌طرف اروپا و یا در اقیانوسیه، اتخاذ چنین موضعی مهم‌ترین کاری است که از نخبگان ساخته است، در کشوری مانند آمریکا که خود منشأ عمده تهدید است و در کشورهایمانند ایران که به دلیل موقعیت خطیر استراتژیکش همواره در معرض آسیب و تهدید ماجراجویانان نظامی غربی از یک سو و جنایتکاران تروریست منطقه از سوی دیگر است، محدود ماندن نخبگان به چنین موضعی، مفید اما ناکافی است. چاره‌کار باید در همه حوزه‌های مدنی و سیاسی دیده شود.

در صورتی‌که تهدیدات افراطیون آن سوی ماجرا علیه ایران، عملی شود طبیعتاً نشیب دیگری بر کارنامه پرفراز و نشیب استقلال و توسعه ایران رقم خواهد خورد. کارنامه‌ای که تاریخ همچون همیشه، آن را کم‌وبیش به نام همه خردمندان امروز جامعه ما، اعم از خردمندان درون حکومت، مرتبط با حکومت و یا بیرون حکومت، ثبت خواهد کرد. در ایران باورهای نادرست برخی از مسولان نسبت به تحولات جهانی و مصالح ملی و تشویق ماجراجویی با محمل انقلابی‌گری، که گاه با مقاصد افراطیون آنسوی ماجرا سازگار است ممکن است شرایط بی‌بازگشتی را بر فرآیند کشمکش‌های بین‌المللی ایران حاکم گرداند. سهم این باورهای نادرست و اشتباهات ناشی از آن، در شرایط پیش روی کشور بالاست. در چنین وضعی اگر به همین حد محکوم کردن جنگ بسنده کنیم، ممکن است گرفتار عاقبت‌طلبی شویم. باید همه تدابیر شایسته‌ای که مانع وقوع احتمالی تحریم‌ها و محدودیت‌های بیشتر برای توسعه ایران و نهایتاً جنگ احتمالی علیه ایران می‌شود، دغدغه خردمندان جامعه قرار گیرد و آنان با واقع‌بینی منتقدانه همه اقدامات انجام شده، همه اقدامات در حال انجام و همه تلاش‌های درست ممکن را مورد توجه قرار دهند، به نقد عملکردهای نادرست بپردازند. اشتباهات را نادیده نگیرند و البته اقدامات درست را تشویق نمایند.

در اینجا قصد دارم برای روشن‌تر شدن تأثیرات گسترده و عمیق تدابیر خردمندان و نابخردانه سیاست خارجی ایران بر امنیت ملی کشور، چهار نمونه بارز از رفتار بین‌المللی ایران را مرور کنم.

۱- گفت‌وگوی تمدن‌ها، نظریه‌ای که آقای خاتمی در سال ۱۳۷۸ در واکنش به نظریه سامونل هانتینگتون درباره جنگ تمدن‌ها مطرح کرد، برای منافع ملی ایران، بسیار کارساز شد. این نظریه شهرتی بیش از نظریه هانتینگتون پیدا کرد و به قطعنامه‌ای منجر شد که به نام رئیس‌جمهور ایران با اجماع کامل جامعه جهانی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسید. عده‌ای درباره عمق تئوریک نظریه آقای خاتمی ابراز تردید کردند و عده‌ای مدعی شدند که نظریه بکر نیست؛ اما واقعیت مهم‌تر از این بود. نظریه ابراز شده تنها نظریه یک متفکر نبود که اگر بود در همان حد بدان توجه می‌شد؛ بلکه نظریه‌ای معطوف به عمل از سوی رئیس‌جمهور یک کشور مدعی دموکراسی و متهم به افراطگرایی در جهان اسلام بود. در حالی که افراطگرایان در جهان بر طبل جنگ می‌کوبیدند نظریه معطوف به عمل رئیس‌جمهور ایران روش‌های مسالمت‌آمیز برای حل مسائل جهان را پیشنهاد می‌کرد و نشان می‌داد که نه تنها او به اتهام تندروی کشورش افتخار نمی‌کند بلکه مدعی است که همه جهان باید به افراطگرایی و افراطگرایی پشت کند. این نظریه نه تنها منجر به پیروزی مهم ایران در سازمان ملل متحد شد، بلکه به عنوان استراتژی جدید ایران در صحنه جهان پذیرفته شد و یک مثنی کاملاً متفاوت با ادعاهای علیه ایران در سطح جهان تلقی شد و آنچنان تأثیر سازنده‌ای بر موقعیت بین‌المللی ایران، به‌رغم ناخشنودی مخالفان ایران، گذاشت که مدت‌ها طول کشید تا افراطیون آمریکا و اسرائیل بهانه جدیدی برای تبلیغات دیگری علیه ایران دست و پا کنند. بدون مبالغه این پدیده نشان داد که:

- در دنیای پس از جنگ سرد، در نهادهای بین‌المللی، به‌رغم نفوذ قدرتمندان جهان، امکان تأثیرگذاری و نقش‌آفرینی سنجیده برای کشورهایمانند ایران فراهم شده است.

- امکان مدیریت درست بحران‌های بین‌المللی ایران، به‌رغم همه مقاصد ناصواب مخالفان ایران، با اتخاذ استراتژی‌ها و مواضع صلح‌گرایانه و اطمینان‌بخش وجود دارد.

- صلح موضوع بسیار با ظرفیتی است که حول آن می‌توان در سطح جهان همراهی بسیاری از کشورها را به دست آورد. امکانی که برای کشور فعال، مصونیت بین‌المللی ایجاد می‌کند و توطئه‌های سیاسی و حتی نظامی علیه کشور را خنثی می‌نماید.

۲- موفقیت ایران در پیشبرد صنعت صلح‌آمیز هسته‌ای ایران یک پیروزی بسیار مهم است که در دوران اعتمادسازی بین‌المللی، هنگامی که موانع دسترسی متخصصان و دانشمندان ایرانی به امکانات علمی و تکنولوژیک جهان، به حداقل رسید ممکن شد. عده‌ای درباره اهمیت، عمق، کیفیت، توجیه اقتصادی و توان علمی و عملی این صنعت در کشور ابراز تردید می‌کنند. ضمن احترام به آن نظرات تأکید می‌کنم که به باور من مشکل اساسی استراتژی هسته‌ای ایران، سیاسی است. سیاست خارجی غلطی است که بدون درک درست از مقاصد افراطیون آمریکا در دنیای پس از جنگ سرد اتخاذ شده است و در نتیجه این پیشرفت ارزشمند در ایران را با مقاصد تبلیغاتی افراطگرایان آمریکایی سازگار نموده است. همزمانی موفقیت‌های هسته‌ای ایران با استراتژی‌های ماجراجویانه افراطیون آمریکا می‌توانست باعث هیچ مشکل مهمی نشود اگر ایران، به درستی به ضرورت خنثی نمودن مقاصد افراطیون آمریکا توجه داشت. بی‌توجهی نسبت به این وجه خطرناک؛ به دولت اصلاحات هم فشار می‌آورد اما پس از دولت اصلاحات باعث شد که ایران در مسیر خطرناک مواجهه با جامعه بین‌المللی قرار گیرد. پرونده ایران به شورای امنیت سازمان ملل متحد ارجاع شود (یعنی بزرگ‌ترین شکست سیاست خارجی ایران پس از انقلاب اسلامی) و ایران در مسیر تندشونده فشارهای گوناگون جامعه جهانی قرار گیرد. هرچند مخالفت غالب نخبگان غربی و به‌خصوص آمریکایی‌ها مانع برخورد نظامی حتی محدود با ایران شده؛ اما اگر ایران خود درصدد اصلاح شرایط نباشد؛ هر زمان ممکن است این وضعیت تغییر نماید. ایران باید اشتباه خود را با کمترین خسارت ممکن جبران کرده و به اعتمادسازی مجدد با جامعه جهانی بازگردد و با کمک جامعه جهانی و خردمندان جهان از جمله نخبگان مخالفت جنگ در آمریکا، برنامه افراطیون آمریکا علیه ایران را متوقف و روند کنونی را به سمت حل مشکلات خود از طریق گفت‌وگو تغییر دهد. توسعه صلح‌آمیز هسته‌ای ایران بدون اعتمادسازی با جامعه جهانی از ابتدا نیز ممکن نبود و پس از این نیز جز در چنین مسیری ممکن نخواهد شد. توسعه هسته‌ای، بدون اعتمادسازی با جامعه جهانی می‌تواند ایران را در مسیر خطرناک‌تر سرنوشت ذلت‌بار کشورهایمانند لیبی و کره شمالی قرار دهد.

۳- سیاست خارجی دولت کنونی ایران، شاید در واکنشی هیجانی نسبت به ماجراجویی‌های افراطگرایان آمریکا یک سیاست خارجی ماجراجو شده است. مبنای این سیاست، اتخاذ تاکتیک‌های بحران‌زا، رفتار غیرقابل پیش‌بینی، سخنان آتشین و به چالش کشاندن آمریکا در حوزه‌های دیگری غیر از ایران است. این سیاست افراطی گاه از جنبه‌های مورد اشاره در این مقاله، سازگاری زیادی با تبلیغات نظامی‌گرا در آمریکا پیدا می‌کند. خطرناک‌ترین وجه این سیاست فقدان استراتژی خروج از بحران است. ماجرای هولوکاست نمونه‌ای از این سیاست خارجی است. تردید در مورد واقعیت هولوکاست موضوع جدیدی نیست و به کرات در سطوح مختلف نخبگان اروپایی و آسیایی مطرح شده است اما طرح آن توسط رئیس‌جمهوری ایران مسئله دیگری بود و هرچند مخالفان اسرائیل در جهان را خشنود کرد، اما حاصل کار بسیار مشکل‌آفرین گردید. ظاهراً بنا بود طرح مسئله هولوکاست و در کنار آن نابودی اسرائیل یا جابه‌جایی اسرائیل، جامعه غرب یعنی حامیان اصلی اسرائیل را به چالش کشانده و موضوع هسته‌ای ایران به عنوان بحران اساسی بین‌المللی ایران را تحت‌الشعاع قرار دهد. اما عملاً این مسئله به‌رغم تأثیرات پوپولیستی‌اش در کشورهای اسلامی، به

صورتی ساده به ضد خود بدل شد و به دو نتیجه تکان‌دهنده منجر گردید. اول آنکه به بزرگ‌ترین پیروزی صهیونیست‌ها در مجمع عمومی سازمان ملل از بدو تاسیس منجر شد. يك اجماع جهانی در حمایت از هولوکاست شکل گرفت. قطعنامه‌ای به اتفاق آرا در مجمع عمومی علیه اظهارات رئیس‌جمهور ایران صادر گردید؛ به داستان پرمناقشه ادعایی هولوکاست، رسمیت ابدی بخشید و هرگونه خدشه‌ای در مورد آن را ممنوع نمود. دوم آنکه: فشار به ایران به‌شدت افزایش یافت و ادعاهای آمریکا در مورد مقاصد نظامی هسته‌ای ایران باورکردنی‌تر گردید و درباره رابطه میان توسعه هسته‌ای ایران و مواضع ضداسرائیلی ایران به‌شدت تبلیغ شد. دولت‌های غربی نسبت به تشدید فشار در مورد برنامه هسته‌ای ایران مصمم‌تر شدند و چهره سیاست خارجی ایران ماجراجویانه‌تر از گذشته جلوه‌گر شد. این پدیده نشان داد که ماجراجویی به هر شکلی در سیاست خارجی ایران نیز در خدمت ماجراجویان آمریکایی و اسرائیلی قرار می‌گیرد، فرصت اعمال فشارهای جدی علیه ایران را به آنها می‌دهد و بر تهدیدات علیه امنیت ملی ایران می‌افزاید.

۴- ماندن نظامیان آمریکا در منطقه یکی از خطرات اساسی برای صلح و امنیت منطقه است. مهم‌ترین محمل افراطیون نظامی آمریکاییان برای توجیه تداوم حضور گسترده‌شان در منطقه تداوم تهدیدات تروریستی و ضرورت مبارزه با تروریسم در منطقه است. تداوم این تعامل خشونت‌بار هر روز برای منطقه هر روز بحران‌زاتر و کشنده‌تر خواهد شد. برهم زدن این وضع نیازمند همکاری کشورهای موثر منطقه و بیرون منطقه، برای برقراری امنیت در منطقه و منتفی کردن توجیه نظامی‌گرایان آمریکایی است. آمریکاییان با مواضع مخالفان جنگ در جهان از این منطقه خارج نخواهند شد. تهدیدات تروریستی علیه نظامیان آمریکا نیز فشار غیرقابل تحملی نیست و گاه به دولت آمریکا کمک می‌کند که افکار عمومی کشورش را نسبت به ادامه این وضع قانع نماید. در چنین شرایطی نقش يك سیاست خارجی درست و مدبرانه در ایران بسیار می‌تواند کارساز باشد. سیاست مدبرانه‌ای که به‌رغم همه موانع پیش‌روی ایران و همه لطمات سال‌های اخیر، همچنان می‌تواند ایران را از يك متهم درجه اول بحران‌زایی در منطقه به بازیگر درجه اول منطقه‌ای، برای بحران‌زدایی و ترویج صلح در این منطقه بدل کند.

طبعاً ما در این همایش هم‌نظریم که جنایت خونبار تروریست‌ها در نیویورک و تجاوز خونبارتر آمریکا به افغانستان و عراق پایان ماجراجویی‌های افراطیون آن‌سو و این‌سوی عالم نیست. این روند می‌تواند ادامه یابد و هر روز دولت و ملت دیگری را در معرض تهدید قرار دهد. تنها همکاری واقعی، همه‌جانبه و اعتمادساز دولت‌ها، نهادهای بین‌المللی و سازمان‌های مدنی در جهان می‌تواند روند جدیدی را در روابط جهان حاکم کند و اعتمادسازی و گفت‌وگو را به جای تجاوز و خشونت در روابط میان کشورها حاکم گرداند. بی‌تردید اگر ایران مسیر انزواگرایانه و ماجراجویانه کنونی را در سیاست خارجی خود تغییر دهد، ایران کلیدی‌ترین کشور منطقه خود در مدیریت این فرآیند خواهد بود. فرصتی که پس از ۱۱ سپتامبر برای دولت اصلاح‌طلب ایران فراهم شد و سپس در گردهم‌آوردن افراط‌گرایان ماجراجو گرفتار آمد. اما همچنان می‌توان امیدوار بود که در صورت تغییر رویه کنونی در سیاست خارجی ایران، بتوان فرصت‌های تاریخی ایران در این زمینه را بازسازی نمود و البته هر سیاستی که توسط دولت اعمال شود، نقش همه‌جانبه و معطوف به عمل خردمندان ایرانی از جمله خردمندان بیرون دولت و غیرمرتبط با دولت ضروری و کارساز است."

ضرورت اتخاذ استراتژی مناسب برای برون رفت از بحران‌های موجود، زمینه ساز سخنان سهراب رزاقی از پژوهشگران حوزه مدنی شد تا او از رابطه جنبش جهانی صلح و جامعه مدنی ایرانی سخن بگوید. جامعه مدنی ضعیف نمی‌تواند حامل پروژه دموکراسی، حقوق بشر و صلح در جامعه ایرانی باشد

سهراب رزاقی مقاله خود را با عنوان "جنبش جهانی صلح، جامعه مدنی ایرانی و خواب زمستانی" چنین به همایش علمی "صلح پایدار؛ راهی پر فراز و نشیب" ارائه کرد: "جنبش صلح یکی از مهمترین و گسترده ترین جنبش های اجتماعی در قرن بیستم است که در فقدان یا ضعف و کم خونی جامعه سیاسی و بی مسئولیتی دولتمردان و سیاستمداران برای جلوگیری یا برای متوقف کردن جنگ و برقراری صلح وارد عرصه پیکار و کارزار اجتماعی می شوند. جنبش صلح بیرون از گفتمان های مسلط و نهادهای رسمی که مردم آنها را در ایجاد صلح پایدار ناتوان می بینند رخ می دهد. جنبش صلح در واقع ، نمایانگر یأس و ناامیدی مردم از دولتمردان، سیاستمداران و روندهای سیاسی برای ایجاد صلح پایدارمی باشد و تلاش آنان برای ارائه طرحها،الگوهای بدیل و خلق ابتکارات جدید اجتماعی است.. عمده جذابیت جنبش صلح ناشی از نیروی اخلاقی و وعده ایی است که برای رهایی از جنگ و برقراری صلح عرضه می دارند. جنبش صلح در عین حال که به مبارزه علیه جنگ برمی خیزد، به اثبات هویت طیف های گسترده ای از نیروها و گروههای اجتماعی که در جنبش فعال هستند و شاید آن " ما"یی که جنبش برای آنان فعال شده، کمک می کند. جنبش های صلح حیات اجتماعی انسانهای صلح طلب را در زمانها و مکانهای متعدد به نمایش در می آورند. جنبش صلح از خلال بسیج اجتماعی ، نیروی اجتماعی می آفرینند و به اداره و سازماندهی آنان می پردازند. این نیروهای اجتماعی محصول خود جنبش است. جنبش صلح برای هدایت نیروی اجتماعی و دستیابی به موفقیت ، نیازمند تدابیر نخبه ای ، سازمانی انعطاف پذیر، سازگار، مستقل ، دموکراتیک و غیر سلسله مراتبی هستند. موفقیت یا عدم موفقیت جنبش صلح به عواملی مانند : ترکیب بازیگران و فعالان جنبش ، مهارتهای رهبری، قدرت بسیج و دسترسی به منابع اعم از بالقوه و بالفعل ، روابط و مناسبات افراد و سازمانهای درون جنبش ، انتخاب استراتژیها و تاکتیک ها ، ارتباط جنبش با سایر بازیگران و جنبشها، میزان توانمندی و قدرت کانونهای مقاومت و محیط سیاسی که

در آن عمل می کنند و همچنین به کانالهای که برای دسترسی به مردم و سیاستگذاران خلق می کنند و اتحادها و ائتلاف هایی را که شکل میدهند و... بستگی دارد. در جنبش های صلح فرایند تقلید و تمایز گذاری، تکرار و یاد گیری به طور همزمان رخ میدهد. فعالان جنبش، ساختارها و مدل هایی را از پیشینیان خود به ارث می برند، اما در همان حال ضمن درس گیری از جنبش های پیشین سعی می کنند ساختارها و مدل هایی جدیدی را خلق کنند و ابتکارات جدیدی را شکل دهند. جنبش صلح مانند سایر جنبش های اجتماعی در قرن بیستم دارای ایده ها، عناصر گفتمانی، الگوهای رفتاری، ارزشی، چهره ها، و ایدیولوژی خاص است و از زبان و ادبیات خاصی استفاده می کند."

او با بیان اینکه تاریخ جنبش صلح در قرن بیستم با فراز و فرودها و فبسط هایی همراه بوده است، از چهار موج صلح خواهی سخن گفت.

رزاقی نخستین موج جنبش های صلح را در سال های میان دو جنگ جهانی عنوان کرد، در زمانی که فاشیست ها در ایتالیا قدرت را به دست گرفته بودند و در آلمان نیز حزب ناسیونال سوسیالیست کارگری آلمان به رهبری آدولف هیتلر با بحران آفرینی و ارباب و ضرب و شتم مخالفان و دگراندیشان، زمینه استقرار نظام تمامیت خواه نازیسم را فراهم می آورد و در شرق اروپا نیز نظام کمونیستی و در راس آن استالین پایه های حکومت ترس و ترور خود را با «پاکسازی» معترضان و منتقدان و قتل مخالفان استحکام می بخشید. او در ادامه گفت: در این دوران جنبش های صلح طلب به گونه ای که امروز در جهان و به ویژه در اروپای غربی و آمریکای شمالی فعالیت می کنند، وجود نداشتند. تنها اقلیتی از آزاداندیشان صلح طلب در پی چاره جویی بودند تا افکار عمومی جهان را علیه جنگ طلبی بسیج کنند. در میان صلح طلبان آن دوران، از آلبرت اینشتین به عنوان یکی از مصمم ترین و فعال ترین مخالفان جنگ باید نام برد. اینشتین و دوستانش برتراند راسل، رومان رولان، اشتفان تسویگ، کارل فون اوسیتسکی و دیگران بر این باور بودند که بین المللی از دانشمندان و نویسندگان و روشنفکران جهان قادر خواهد بود در برابر بی مسئولیتی قدرتمندان، افکار عمومی جهان را علیه جنگ طلبی و گسترش تسلیحات بسیج کنند. در آن سال ها شهرت اینشتین بیشتر به خاطر کوشش های صلح دوستانه اش بود تا نظریه های علمی اش. شاید او با آگاهی و دانش به این واقعیت تلخ که با پیشرفت علم و فناوری جدید و به ویژه با سوءاستفاده مخرب از نظریه های علمی اش می توان جهان را به نابودی کشاند، به «عذاب وجدان» دچار گشته و سرسختانه علیه وقوع جنگ به پا خاسته بود. او در یکی از خطابه هایش می گوید: «هر جنگ حلقه ای است که به زنجیر بدبختی بشر افزوده می شود و مانع رشد انسان می شود. از این رو سرپیچی عده ای هر چند کم از شرکت در جنگ، می تواند نمایشگر اعتراض عمومی علیه آن باشد. توده های مردم، اگر که در معرض تبلیغات مسموم قرار نگیرند، هرگز هوای جنگ در سر ندارند. باید به آنها در مقابل این تبلیغات مصونیت داد. باید فرزندان خود را در مقابل نظامی گری «واکسینه» کنیم؛ و این کار زمانی ممکن می گردد که آنان را با روح صلح طلبی تربیت کنیم. بدبختانه ملت ها با هدف های نادرست تربیت شده اند. در کتاب های درسی به جنگ ارج می نهند و وحشت و خرابی های آن را نادیده می گیرند و از این طریق کینه تیزی را به کودکان تلقین می کنند. سلاح ما خرد ماست، نه توپ و تانک. ما امروز به همان اندازه که برای جنگ، ایثار و از خودگذشتگی نشان دادیم، باید در راه صلح نیز آماده فداکاری باشیم.»

رزاقی دومین موج جنبش های صلح را مربوط به دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی دانست که در ایام عید پاک در شماری از کشورهای اروپای غربی دهها و گاه صدها هزار نفر از هواداران صلح با تظاهرات و کارزارهای مختلف به مخالفت با جنگ، سلاح های اتمی و مسابقه تسلیحاتی می پرداختند و خواهان برقراری صلح، کاهش در گیریها در سطح بین المللی و رویکرد به شیوه های مسالمت آمیز در حل و فصل منازعات بودند. او گفت: "سنت تظاهرات صلح در روزهای عید پاک به شاخصی برای این دوران بدل شده است، هرچند که شدت و گستردگی این تظاهرات نوسان های بسیار به خود دیده و در وجه غالب، تابعی از حد تنش و مناقشات سرد و گرم در سطح بین المللی بوده است."

به اعتقاد رزاقی اولین حرکت های آغازین جنبش صلح در ایام عید پاک، در دهه پنجاه در انگلستان رخ داد. "محرک و انگیزه اولیه این گونه حرکت ها، اقدامات افرادی مانند برتراند راسل، فیلسوف انگلیسی بود که در سال ۱۹۵۵ همراه با آلبرت شوایتزر بیانیه مشترکی انتشار داد. این بیانیه زیر عنوان "مانیفست راسل- اینشتین" شهرت یافت. در این مانیفست به افکار عمومی جهان نسبت به خطرات استفاده از سلاح اتمی و احتمال بروز یک هالوکاست هسته ای هشدار داده شده بود. این پیشینه برتراند راسل در توجه به صلح و خلع سلاح باعث شد که وی به عنوان اولین رئیس نخستین گروه هوادار صلح در انگلستان با نام "کارزار برای خلع سلاح اتمی" برگزیده شود.

"کارزار برای خلع سلاح اتمی" یک سال پس از تأسیس در سال ۱۹۵۸، به لحاظ شمار اعضا و هواداران به بزرگترین جنبش سیاسی انگلستان در دوران پس از جنگ شد. اوج فعالیت و اقدامات این جنبش، سالانه در تظاهرات و راهپیمایی های ۴ روزه در ایام عید پاک بود. تظاهرات کنندگان در این ۴ روز برای مخالفت با تسلیحات هسته ای، فاصله ۸۳ کیلومتری میان لندن تا مرکز تحقیقات هسته ای در آلدراستون و بالعکس را طی می کردند. تقاضا برای صرفه نظر کردن یک جانبه بریتانیا از سلاح های هسته ای خواست اصلی این جنبش بود. ابتکار تظاهرات برای صلح و در مخالفت با سلاح اتمی در انگلستان، در اندک زمانی به برخی از کشورهای دیگر اروپای غربی نیز اشاعه یافت. در آلمان غربی البته حساسیت و نگرانی نسبت به سیاست تسلیحاتی دولت وقت، قبل از برآمد جنبش صلح در انگلستان هم بی سابقه نبود. از جمله سال ۱۹۵۷ کنراد آدناوئر، صدراعظم وقت آلمان، در مصاحبه ای با کمخطر

جلوه‌دادن نسل جدید سلاح های تاکتیکی اتمی، آنها را صرفاً توسعه توپ‌های جنگی پیشرفته معرفی کرد و تاکید نمود که آلمان نباید از تسلیح خود به آنها چشم‌پوشی کند. این مدرنیزاسیون تسلیحاتی را اپوزیسیون سوسیال دموکرات به علاوه اتحادیه‌های کارگری و شماری از مجامع کلیسایی هوادار صلح خطرناک یافتند و برای ممانعت از آن، جنبش "مبارزه علیه مرگ هسته‌ای" را به راه انداختند تا مجلس را از تصویب قانونی در این زمینه منصرف کنند. "مبارزه علیه مرگ هسته‌ای" تظاهرات نسبتاً گسترده‌ای در شهرهای مختلف آلمان برپا کرد اما نتوانست مانع تصویب قانون مزبور شود. چندی بعد با خروج سوسیال‌دموکرات‌ها از "مبارزه علیه مرگ هسته‌ای" این اولین جنبش صلح آلمان در دوران پس از جنگ جهانی دوم، نیز رو به افول رفت.

سال ۱۹۶۰ جنبش صلح آلمان به تاسی از راهپیمایی‌های جنبش صلح انگلستان در روزهای ایام عید پاک، قوت و جانی دوباره یافت و به یک تظاهرات هزارنفری در در شمال این کشور منجر شد. سال‌های بعد بر شمار این راهپیمایان و تظاهرات کنندگان که عمدتاً از محافل و سازمان‌های چپ، نویسندگان و هنرمندان، هواداران محیط زیست، مخالفان جنگ و فاشیسم، مجامع کلیسایی پاسفیسست، اتحادیه‌های کارگری، نمایندگان جنبش‌های دانشجویی، استادان دانشگاه و ... برخاسته بودند افزوده گشت، به گونه‌ای که سال ۱۹۶۸ در راهپیمای‌ها و تظاهراتی که با شعار "دموکراسی و خلع سلاح" برپا شد ۳۰۰ هزار نفر شرکت داشتند. خواست مشترک مطرح در این تظاهرات، پایان تسلیح کشورها به سلاح اتمی و قطع مسابقه تسلیحاتی میان قدرت‌های بزرگ بود. به تدریج، این کنش‌ها و کارزارها سرودها و موزیک‌های خاص خود را یافتند و برخی از چهره‌های سرشناس عالم موسیقی نیز آنها را با آثار صلح‌خواهانه خود همراهی می‌کردند.

در دهه ۶۰ و ۷۰ جنگ آمریکا در ویتنام فعالترین گسترده ترین جنبش صلح را در آمریکا شکل داد گروه‌های اجتماعی به اشکال مختلف تلاش کردند احساسات ضد جنگ خود را بیان کنند صدها هزار نفر از مردم را به خیابانها آوردند تا با بسیج افکار عمومی ماشین جنگی جنگ طلبان را متوقف کنند در این جنبش هم‌نوايي و پیوند جان لنون John Lennon عضو جداشده ی گروه بیتلز Beatles یا بیتل‌ها و مخالفت هایش با جنگ ویتنام. با جنبش ضدجنگ ابعاد تازه ای یافت.

آهنگهای معروف **Give peace a chance** و **Imagine** در اوج مخالفتها با ادامه ی جنگ در ویتنام به نمادی برای طرفداران صلح بدل شده بود. در تظاهرات بزرگی که در همان دوران در واشنگتن انجام شد، ترجیح بند **All we are saying is, give peace a chance** تبدیل به شعار هزاران تظاهرکننده ای شد که می خواستند نیکسون و تشکیلاتش را وادار کنند جنگ و کشتار را در ویتنام متوقف سازند. جان لنون انگلیسی تحت فشار و ارباب گسترده ی دولت آمریکا میدان را خالی نکرد. او با اجرای آهنگهایی برای آزادی **John Sinclair** و **Angela Davis** دو تن از رهبران جنبش ضدجنگ و ضد نژادپرستی، توانست توجه و همدلی توده های مردم را نسبت به این فعالان سیاسی اجتماعی جلب کند، تا حدی که دولت، زیر فشار افکار عمومی مجبور به آزادکردن آنها شد. آهنگهای جان لنون و موسیقی راک نقش موثری در گسترش مخالفت های مردم با جنگ آفریزیهای دولت نیکسون داشت، او تصمیم گرفت تاریخچه نیکسون را در تور انتخاباتی اش برای دور دوم ریاست جمهوری، شهر به شهر با کنسرت های ضد جنگ دنبال کند و جوانان را به طرفداری از صلح فراخواند. آری گفتن به صلح در آن دوران پراشتاب به معنای نه گفتن به نیکسون بود و این کار، انتخاب دوباره ی او را ناممکن می ساخت. سرانجام جامعه مدنی آمریکا باعث توقف ماشین جنگی در ویتنام شد در دهه هفتاد با متوقف شدن جنگ آمریکا در ویتنام دومین موج جنبش صلح در آمریکا و اروپا رو به افول رفت."

رزاقی در ادامه افزود: "از سال‌های آغازین دهه هشتاد دوباره سومین موج جنبش صلح در اروپا توان و رونقی دوباره یافت که علت آن هم بیشتر به تشدید رویکرد به سلاح‌های هسته‌ای و استقرار شماری بیشتری از این نوع سلاح‌ها در خاک اروپا بود. به این ترتیب سال ۱۹۸۴ انگلستان شاهد بزرگترین تظاهرات سیاسی خود در قرن بیستم شد. در آلمان نیز سال ۱۹۸۳ تظاهرات و راهپیمایی‌های صلح در ایام عید پاک که مخالفت با استقرار موشک‌های پرشینگ محور اصلی آن بود به یکی از بزرگترین کارزارهای سیاسی و اجتماعی این کشور بدل شد و بیش از یک میلیون نفر را به خیابان‌ها کشاند. پایان جنگ سرد و فروپاشی دنیای سوسیالیسم برای جنبش صلح در اروپای غربی آغاز افولی دوباره بود. این جنبش، البته کمتر در شکل و ساختار منسجم قبلی، در سال‌های پس از ۱۹۹۰ بیشتر به صورت موردی، و آن هم نه لزوماً در ایام عید پاک، ظهور و بروز داشته است."

این پژوهشگر چهارمین موج جنبش صلح را چنین معرفی کرد: "پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ زمانیکه دولت‌ها نتوانستند ماشین جنگی آمریکا علیه افغانستان بویژه عراق را در مجامع بین المللی مانند شورای امنیت متوقف سازند میلیونها نفر از مردم اقصی نقاط جهان در اعتراض به جنگ وخشونت به خیابانها آمدند در پی آن ائتلافهایی علیه جنگ شکل گرفت نقطه مشترک این ائتلافها، وفاق، همبستگی و تاکید بر بسیج مردم برای متوقف کردن جنگ بود. این گروهها چهارمین موج جنبش بزرگ صلح و ضد جنگ را در آمریکا، اروپا و اقصی نقاط جهان شکل دادند. یکی از این ائتلافهای موج چهارم جنبش صلح، ائتلاف به جنگ "نه بگوئیم" **NO War Coalition** است که در آمریکا و اروپا شکل گرفت و با شعار "جنگ زشت و بر خلاف قوانین بین المللی است" به بسیج مردم و افکار عمومی پرداخت. دومین ائتلاف ضد جنگ، ائتلاف "جنگ را متوقف کنید" **Stop the war Coalition** است که در انگلیس و آمریکا فعالیت می‌کرد. سومین ائتلاف ضد جنگ، ائتلاف جنگ را تمام کنید

End The war coalition است و دهها ائتلاف دیگر.

او در ادامه گفت: جنبش جهانی صلح با بکارگیری روشها و ابزارهای گوناگون مانند برگزاری تجمع های مختلف، سخنرانی، کنسرت، انتشار بیانیه، حرکات سمبولیک مانند پوشیدن تیشرت های ضد جنگ، نقاشی، تاتو و نافرمانی مدنی در مخالفت با جنگ و بسیج گروهها و نیروهای اجتماعی فعال بودند. شخصیت هایی مانند ادوارد سعید، نوام چامسکی، جان بین، خانم شیهان و زلاتا فلاپوویچ از جمله یشتازان و فعالان ضد جنگ و موج چهارم جنبش صلح بودند.

رزاقی با بیان اینکه جنبش جهانی صلح و ضد جنگ در موج چهارم دارای چند مشخصه مهم بود که این جنبش را از سایر جنبش های صلح در قرن بیستم متمایز میسازد، گفت: "اولین مشخصه جنبش فراگیر و گسترده بودن آن است جنبش ضد جنگ توانست در مدت کوتاهی میلیونها نفر از گروههای مختلف اجتماعی را در سراسر جهان بسیج کند. جنبش نافرمانی مدنی را سامان دهد و ائتلاف جهانی طرفدار صلح را شکل دهد.

دومین مشخصه جنبش جهانی صلح ماهیت مدنی آن است این جنبش سازمان یافته از سوی احزاب و گروههای سیاسی نبود و هیچیک از گروههای سیاسی نتوانستند آن را به سمت خویش بکشانند حاملان اصلی جنبش گروهها و نیروهای اجتماعی طرفدار صلح بودند و سازمانهای غیر دولتی و جامعه مدنی نقش اصلی در بسیج مردم داشتند. غیر ایدئولوژیک بودن، سومین مشخصه جنبش بزرگ صلح بود. این جنبش رنگ و بوی ایدئولوژیک نداشت و صرفاً اهداف انسانی و بشر دوستانه را دنبال می کرد. به همین خاطر توانست در مدت اندکی گروهها و نیروهای مختلف اجتماعی را علیه جنگ و خشونت بسیج نماید این جنبش بر عکس جنبش صلح خواهی دهه های ۶۰ و ۷۰ میلادی که بر مبنای دنیای دو قطبی سازمان یافته بود اهداف غیر ایدئولوژیک و... نفی خشونت و اهداف انسانی را دنبال می نمود.

چهارمین مشخصه نقش جوانان و زنان در این جنبش بود که برای اولین بار حضور گسترده موثری در این عرصه داشتند. زنان و جوانان به این خاطر در این عرصه فعال بودند که نگران پیامدهای جنگ بودند و جنگ را عاملی برای تخریب منابع انسانی و مادی می دانستند از این رو با فاصله گرفتن از بیگانگی و بی تفاوتی سیاسی برای ایفای نقش موثرتر در عرصه سیاست وارد شده و نافرمانی های بزرگ را سامان دادند."

رزاقی افزود: "جنبش بزرگ ضد جنگ با اینکه تمام انرژی و نیروی خود را صرف مقابله و مخالفت با جنگ طلبان کرد اما نتوانست ماشین جنگی آمریکا و متحدینش را متوقف کند."

او در ادامه گفت: "اگر از این منظر به موضوع بنگریم طبیعی است که به این نتیجه برسیم که جنبش صلح در رسیدن به اهداف خود ناکام مانده است. اما اگر بخواهیم تاثیر جنبش صلح را بهتر درک کنیم لازم است که از منظر دیگری به موضوع بنگریم مهمترین دستاورد جنبش صلح مشروعیت زدایی از جنگ آمریکا در افغانستان و عراق بود اقدام جنبش ضد جنگ باعث شد ائتلاف بین المللی جنگ را بشکند و آمریکا و متحدینش بدون مجوز شورای امنیت اقدام به جنگ در عراق نمایند. این حادثه باعث شد که جنبش صلح فرصت طلایی بدست آورد که هم از نظر تئوریک و هم در بکارگیری ابزارها به خود سازمان دهد بتواند برای رسیدن به اهداف بلند مدت ترش برنامه ریزی و نیروهای اجتماع را بسیج نماید.

جنبش جهانی صلح در این حجم و گستردگی اش باعث بالابردن هزینه جنگ در نزد افکار عمومی شد و کمک مهمی به ایجاد موانعی در مقابل مداخلات نظامی آینده جنگ طلبان کرده است این جنبش گرچه قدرت و توان کافی برای بازداشتن دولت بوش از شروع عملیات نداشته باشد اما بطور قطع جنگ های آینده از هزینه بیشتری در نزد افکار عمومی و از حمایت به مراتب کمتری از سوی دولتها برخوردار خواهد بود چرا که نونکان ها ممکن است برای تضمین انتخاب مجدد خود در سال ۲۰۰۹ میلادی جنگ علیه کشور دیگری را تنها طریق بیابد. اما مسئله مهمتر آن است که چرا جنبش صلح نتوانست مانع از آغاز و تداوم جنگ علیه افغانستان و عراق شود:

یکی از برنامه های اصلی جنبش جهانی صلح، نافرمانی مدنی بود که قبل از شروع جنگ و در طول جنگ آن را اجرا کرد. اما این تجربه نشان داد که در رابطه با نافرمانی باید جنبش جهانی صلح محتاط باشد. اگر چه نافرمانی علیه یک اقدام غیر قانونی به لحاظ اخلاقی مشروع و اغلب استراتژیک و ضروری است اما این امر بدان معنی نیست که این عمل موثرترین و بهترین استراتژی است که در حال حاضر می توان از آن استفاده کرد. برخی از تحلیلگران معتقدند نافرمانی در برخی از اوقات می تواند باعث جدایی و بیگانگی حامیان با حاملان جنبش شود.

دومین ضعف جنبش جهانی صلح عدم داشتن پیام روشن و شفاف بود. یک جنبش نمی تواند یک پیام طولانی و پیچیده را منتقل کند. همه موضوعات و مسایل رابه یک موضوع مانند صلح ارتباط دهد از این رو لازم است که جنبش همواره یک پیام روشن و شفاف داشته باشد حتی اگر یک جنبش بخواهد توجه عموم را جلب و بر برنامه های عمومی در سطح محلی، ملی و بین المللی تاثیر بگذارد هرگز قادر نخواهد بود که پیام پیچیده و غیر شفاف را منتقل نماید.

سومین نقطه ضعف این بود که جنبش صرفاً برای مخالفت با جنگ شکل گرفته بود در حالیکه می بایست در مراحل مختلف، برنامه روشن تری داشته باشد. جنبش جهانی صلح باید همه راههایی را که برای حل منازعه به شیوه غیر خشونت آمیز وجود داشت را در دستور کار قرار می داد همچنین این جنبش می بایست تمام اختلافات و دسته بندی ها را کنار بگذارد و بر شکافهای موجود پل بزند. جنبش صلح می بایست یک استراتژی بلند مدت را طراحی نماید و

برای آموزش و آگاه سازی مردم نیروهای خود را بسیج نماید و در نهایت مقاومت گسترده مردمی علیه جنگ طلبان را سامان دهد.

نکته دیگر آن است که جنبش جهانی صلح نتوانست خود به مثابه یک رسانه عمل نماید رسانه های گروهی در انحصار یک الیگارشسی خاص می باشند که جنگ طلبان از آنها سود می برند جنبش کنونی صلح باید برای رسیدن به موفقیت از رسانه های بدیل استفاده می کرد گرچه در این جنگ بخشی از طرفداران صلح از اینترنت استفاده نمودند اما لازم است که صدای صلح طلبان به گوش عموم مردم برسد و نه فقط کسانی که به کامپیوتر دسترسی دارند از اینرو لازم است که از شیوه های مختلف و حتی سنتی تر مانند اعلامیه و... نیز بهره گیرند.

رزاقی ادامه داد: "مهمترین ضعف جنبش جهانی صلح آن بود که تمام تلاش خود را بر متوقف کردن جنگ استوار کرده بود اما با آغاز جنگ و پایان یافتن آن دیگر برنامه ای برای عمل نداشت در حالیکه جنبش جهانی صلح باید تلاش کند برای تمامی مراحل قبل در دوران جنگ و بعد از آن برنامه داشته باشد و اکنون نگذارد امریکا و متحدینش عراق و افغانستان را به صورت یک مستعمره در بیاورند. حاملان جنبش جهانی صلح نباید مردم عراق را مانند مردم افغانستان فراموش کنند اما به نظر می رسد که جنبش جهانی صلح پس از جنگ کار خود را پایان یافته تلقی نموده و دوران سکون و رخوت را سپری می کند. در طول چند سالی که از اشغال افغانستان، عراق از سوی ایالات متحده آمریکا می گذرد، در جنبش ضدجنگ آمریکا به ندرت یک بحث علنی در مورد درستی حمایت یا عدم حمایت از مقاومت عراق صورت گرفته است. در نتیجه، بحث اخیری که بین «الکساندر کاکبرن» و «فیلیس بنیس» (از رهبران ائتلاف «اتحاد برای صلح و عدالت») درگرفته است بسیار مهم است.

چند ماه پیش، «الکساندر کاکبرن»، طی مقاله ای در نشریه اینترنتی «کانترپانچ»، در مورد ضرورت همبستگی علنی جنبش ضد جنگ آمریکا با مقاومت عراق قلم زد. در پاسخ به او، «بنیس» در مقاله ای زیر عنوان «چرا جنبش ضد جنگ از مقاومت عراق حمایت نمی کند» ادعای کند که پایه وحدت جنبش صلح باید خواست «خارج کردن فوری نیروها» باشد و نه «پیروزی مقاومت عراق». اما «بنیس» از این فراتر می رود و اعلام می کند که نیروهای ضدامپریالیست هیچ مسؤلیتی در رابطه با ایجاد همبستگی با مقاومت عراق ندارند. «بنیس» مقاومت عراق را نامشروع می خواند و آن را شایسته همبستگی نمی شناسد.

اما رزاقی در مقاله خود به نکته ای مهم اشاره کرد. "در هنگامه ای که در اقصی نقاط جهان میلیونها نفر در مخالفت با جنگ و جنگ طلبی به میدان آمده بودند در کشورمان گروهها و نهادهای مدنی در خواب زمستانی آرمیده بودند هیچ حرکت و جوشی در آنها دیده نمی شد آنان حتی نظاره گر ماجرا هم نبودند چرا؟"

او خود در پاسخ گفت: "یکی از دلایل مهم آن فقدان سنت صلح طلبی در تاریخ ایران زمین است حتی حرکتی در جهت صلح میان متفکران و روشنفکرانمان نیز وجود نداشته است نه تنها در تاریخ گذشته که در ادبیات معاصرمان هم جای صلح و پرداختن به صلح طلبی خالی است.

عامل دیگر ویژگی و مختصات جامعه مدنی در ایران است جامعه مدنی در ایران گسسته است نه پیوسته. گسستگی آن ناشی از شکاف های چندی است که در این عرصه وجود دارد. مانند شکاف جامعه مدنی سنتی و جامعه مدنی مدرن، شکاف سازمان های جامعه مدنی مذهبی و سکولار، شکاف سازمان های جامعه مدنی مرکز (تهران) و پیرامون (شهرستان) و... بر اثر گسست ها و شکاف های بالقوه و بالفعل، گروه بندی های در جامعه مدنی شکل گرفته است که عامل درگیریها و نزاع ها در این عرصه می شود. نا کارایی و ناکارآمدی از مختصات و ویژگی های دیگر جامعه مدنی در ایران است. جامعه مدنی نمی تواند باورت کارا و کارآمد به نیازها و مطالبات گروههای اجتماعی و جوامع محلی پاسخ دهد. چون به مثابه یک سازمان حرفه ای عمل نمی کنند. به همین خاطر جامعه مدنی نمی تواند تقاضاها و مطالبات گروههای اجتماعی را بطور موثر نمایندگی کند. جامعه مدنی در ایران محدود است. علیرغم رشد و گسترش سازمان های جامعه مدنی در دهه اخیر، جامعه مدنی نسبت به جمعیت ۷۰ میلیونی جامعه ایرانی از عمق و گستردگی چندان بر خوردار نیست. رشد و گسترش جامعه مدنی در ایران نا موزون و نا متوازن بوده است سازمان های جامعه مدنی به صورت پراکنده و نابرابر بطور موضوعی و در سطح جغرافیای توزیع گردیده است به عبارت دیگر رشد و گسترش آن کاریکاتور گوبه بوده است باعث شکل گیری " مرکز " و " پیرامون " در عرصه جامعه مدنی شده است.

جامعه مدنی در خود است نه بر خود. به عبارت دیگر جامعه مدنی فاقد آگاهی نسبت به نقش، جایگاه، مسنولیت ها و وظایفش می باشد و نمی تواند به تعریف خود بپردازد بی-سیمایی و بی ریختی از مختصات و ویژگی های دیگر جامعه مدنی ایرانی است جامعه مدنی به لحاظ هویتی در هم ریخته و بهم ریخته است به همین خاطر فاقد هویتی مشخص است که بتوان با آن شناسه آنرا شناخت و تعریف کرد جامعه مدنی انزوا گرا است انزوا گرایی هم در سطح محلی و هم در سطح ملی و بین المللی به چشم می خورد جامعه مدنی ایرانی کمتر به گفتگو و تبادل تجربه با دیگر جوامع مدنی علاقمند است به همین خاطر حضور چندان در عرصه محلی، ملی، منطقه ای و بین المللی ندارد. جامعه مدنی دارای ساختار عمودی (بالا به پایین) و غیر مشارکتی است و مناسبات و روابط حاکم بر آن غیر دموکراتیک است.

یکی دیگر از مسائلی که در دو دهه اخیر بازتولید شده و در اشکال و سطوح مختلف سایه خود را در جامعه ایران گسترانیده است، پدیده "نهیلیسم" است. امروزه نهیلیسم به وضوح در تمامی شئون زندگی اجتماعی، فرهنگی

و...مشاهده می شود. جنبش های اجتماعی در ایران از جمله جنبش صلح نیز از این معضل اجتماعی بی تاثیر نبوده و در تار و پود برخی از فعالان این جنبش ها نیز رسوخ نموده است. نهیلیسم گرایی یکی از مهمترین چالش های فراروی جنبش صلح است که در صورت تداوم وگسترش آن در بین فعالان اجتماعی، به بی عملی و کلبی مسلکی آنان منجر می شود.

چالش دیگر جنبش صلح، آنومی در سطح ذهنیت و اندیشه فعالان مدنی است که خود، یکی از ویژگی های مهم جامعه ایرانی در سالهای اخیر است. آنومی در سطح ذهنیت و اندیشه فعالان مدنی منجر به سرگشتگی، گسیختگی فکری یا بی فکری در بین آنان شده است. در صورت بی توجهی به مکانیسمهای جبرانی برای رفع آنومی این چالش بزرگ باعث ضعف، کم خونی و مانع پویایی و بالندگی جنبش صلح در ایران خواهد شد.

فقدان نقد میراث گذشته، قیض، سکتاریسم و انحصاری کردن، یکی دیگر از چالش های مهم فراروی جنبش صلح است. قیض، سکتاریسم و انحصاری کردن جنبش صلح مانع بزرگی برای بسط، کثرت و رنگارنگی آنان خواهد بود. فعالان اجتماعی تنها می توانند با نقد مستمر، شالوده شکنی و باز تعریف مجدد مفاهیم، روابط و مناسبات، از مومیایی شدن جنبش ها جلوگیری کنند.

بدلائل فوق بنظر می رسد و در زمانی که شبیح جنگ در منطقه در حال گشت و گذار است فعالان، جامعه مدنی و جامعه سازمانهای غیر دولتی ایران در حال ضعف و کم خونی مزمن بسر می برند و هیچ برنامه مشخصی برای عمل و اقدام در این عرصه نداشته و ندارند در حالی که بسیج عمومی علیه جنگ و جنگ طلبان فرصت طلایی در اختیار جامعه مدنی و جامعه سازمانهای غیر دولتی قرار داده است به رسالت و مسئولیت اجتماعی خود عمل کنند و همچنین بتوانند به انتلاف جهانی صلح پیوند بخورند اگر دولتها به دلیل وجود رابطه سلطه آمیز و آمرانه نمی توانند با یکدیگر مفاهمه و ارتباط داشته باشند حد اقل در سطح جامعه مدنی که عرصه آزادی و رهایی است می توانند با یکدیگر ارتباط برقرار نمایند. مفاهمه و گفتگویی که می تواند بدون لکنت زبان باشد و عناصری که منجر به محدود شدن کلام در جامعه مدنی می شود را از پیش رو بردارند. بنظر میرسد جامعه مدنی ایرانی برای نقش موثر در جنبش جهانی صلح باید به یک خانه تکانی اساسی بپردازد. و از این رخوت و رکود مستولی شده بر آن خارج شود باید بدانیم که جامعه مدنی ضعیف نمی تواند حامل پروژه دموکراسی، حقوق بشر و صلح در جامعه ایرانی باشد. مهمترین پروژه فعالان نیروهای اجتماعی در شرایط کنونی جامعه مدنی سازی و تدوین استراتژی برای گذار از جامعه مدنی ضعیف به جامعه مدنی قوی است."

تاکید رزاقی بر تدوین استراتژی مناسب، با سخنان داود هرمیداس باوند استاد بین الملل دانشگاه همراه شد تا او از لزوم اتخاذ روش مسالمت آمیز برای حل اختلافات بین المللی سخن بگوید.

جلوگیری از پیش آمدهای نگران کننده

داود هرمیداس باوند مقاله خود را با عنوان "حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بین المللی" چنین ارائه داد: "مسئله حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بین المللی همواره مورد نظر بسیاری از فلاسفه و حقوقدانان بوده است و اتخاذ به این روش را برای جلوگیری از جنگ تجویز می نمودند. در دوران باستان مذاکره، میانجیگری و داوری بطور موردی و مقطعی، بخصوص بعد از عدم پیروزی طرفین درگیر و طولانی شدن جنگ صورت می گرفت. چنانکه در جنگ سیاگذار یا هوشتر پادشاه ماد با پادشاه لیدی طرفین بعلت طولانی شدن جنگ و وقوع کسوف میانجیگری پادشاه بابل را پذیرا شدند و در نتیجه رودخانه هالیس بعنوان مرز مشترک دو امپراتوری تعیین شد.

استفاده از مکانیسم داوری در میان دولت شهرهای یونان برای رفع اختلافات گهگاهی مورد استفاده قرار می گرفت. در قرون وسطی نیز بین واحد های سیاسی از آن استفاده می شد، بخصوص بین جمهوری های مستقل ایتالیا از قرن دوازده و سیزده از مکانیسم داوری استفاده مکرر می شد. همچنین میان کانتون های سوئیس. در آغاز عصر جدید اختلافات اسپانیا و پرتغال بر سر حاکمیت بر اقیانوسها Mare calacium و سرزمین جدیدالاکتشاف برزیل با میانجیگری و داوری پاپ الکساندر ششم حل گردید. با وجود توسعه تدریجی حقوق بین الملل در قرن شانزده، هفده و هیجده، تعداد بسیار معدودی از اختلافات بوسیله داوری حل و فصل گردید، البته مذاکرات از طریق کنفرانس دیپلماسی از کنگره وستفالیای بعد به صورت ادواری انجام می گرفت. از اواخر قرن هیجده استفاده از داوری روند مسلطی در حل و فصل اختلافات بین المللی پیدا کرده و دوران جدید داوری با انعقاد معاهده جی Jay Treaty در ۱۹ نوامبر ۱۷۹۴ بین آمریکا و بریتانیا از طریق ایجاد کمیسیون مشترک برای حل اختلافات فیما بین به ویژه در مورد اختلافات مرزی، بیطرفی و غیره پیش بینی گردید. از این تاریخ قراردادهای متعدد بین آمریکا با دول اروپایی و کشورهای آمریکای لاتین برای حل اختلافات از طریق کمیسیون مشترک صورت گرفت. در این رابطه می توان از داوری آلاباما ۱۸۷۰، داوری دریای برنیگ ۱۸۹۳ و داوری بریتانیا (گویان بریتانیا) و ونزولا ۱۸۹۷ نام برد. این جریان زمینه ساز تشکیل دیوان داوری بین المللی بوسیله کنفرانس لاهه ۱۸۹۹ گردید. در کنفرانس لاهه ۱۹۰۷ گذشته از داوری استفاده از مکانیسم های دیگری برای حل و فصل اختلافات مانند کمیسیون تحقیق یا حقیقت یاب یا کمیسیون سازش پیش بینی گردید. در رابطه با داوری از ۱۹۰۲ تا ۱۹۳۲، بیش از بیست قضیه حل و فصل شد.

در میثاق جامعه ملل در مواد ۱۲ و ۱۳ تاکید خاص در حل و فصل از طریق مسالمت آمیز شده است. ماده ۱۲ اشعار دارد همه اعضای جامعه بر آنند که هر گاه میانشان اختلافی پدید آید، آن اختلاف را از طریق داوری یا بر اساس آیین قضایی یا طرح آن در شورای جامعه ملل حل و فصل کنند. ماده ۱۳ نیز در همین راستا می گوید: "اعضای

جامعه اتفاق نظر دارند که هر گاه میان آنان اختلافی پدید آید که به اعتقاد آنان می توان از طریق داوروی یا قضایی آن را فیصله داد و راه حل های دیپلماتیک کفایت کار ایشان را نکند ، آن اختلاف را کلاً از طریق داوروی یا قضایی آماده نمایند.

بعلاوه جامعه ملل با ایجاد دیوان دائمی دادگستری بین المللی در سال ۱۹۲۰ گام بزرگی در راه حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بین المللی برداشت . منشور ملل متحد تأکید ویژه ای به حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بین المللی داشته است . در این رابطه بند ۱ ماده ۱ ناظر به اهداف منشور تصریح دارد : یکی از اهداف ملل متحد فراهم آوردی موجبات حل و فصل اختلافات بین المللی یا وضعیت هایی که ممکن است منجر به نقض صلح گردد با وسایل مسالمت آمیز و طبق حقوق بین الملل و عدالت می باشد . در همین راستا بند ۳ ماده ۲ منشور ناظر به اصول سازمان ملل می گوید : کلیه اعضاء اختلافات بین المللی خود را براههای مسالمت آمیز به صورتی که صلح و امنیت بین المللی و عدالت به خطر نیفتد حل و فصل خواهند کرد .

فرا تر از همه فصل شش منشور تماماً معطوف به حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بین المللی است . در این رابطه ماده ۳۳ منشور تصریح می نماید: "طرفین هر اختلاف که ادامه آن ممکن است حفظ صلح و امنیت بین المللی را به خطر اندازد باید قبل از هر چیز از طریق مذاکره، میانجیگری، سازش، داوروی، رسیدگی قضایی و توسل به نهادها ترتیبات منطقه ای یا سایر وسایل مسالمت آمیز بنا به انتخاب خود در صدد جستجوی راه حلی برای آن اختلاف باشند . شورای امنیت در رابطه با حل و فصل اختلافات مربوط به فلسطین، کشمیر، قبرس، اندونزی و غیره از میانجیگری کمیسیون تحقیق و کمیسیون سازش مکرراً استفاده نموده است . اختلافات ایران با دولتهای بریتانیا و آمریکا بر سر مسئله ملی شدن صنعت نفت از طریق دیوان بین المللی دادگستری مورد رسیدگی قرار گرفت. بعلاوه بموجب بیانیه الجزیره که متعاقب گروگانگیری بین ایران - آمریکا منعقد شد طرفین موافقت کردند کلیه اختلافات حقوقی بین ایران و آمریکا را از طریق برقراری دیوان داوروی در لاهه حل و فصل شود.

امروزه بسیاری از دانشمندان ایران معتقدند که اختلافات راجع به مسئله تکنولوژی هسته ای و مسائل دیگر قرین مصلحت است از طریق مذاکرات سازش یا گروه ۵+۱ و همچنین مذاکرات دو جانبه حل و فصل شده تا بدین طریق از پیش آمدهای نگران کننده جلوگیری شود."

با پایان سخنان باوند که بر انجام گفت و گوهای سازنده تأکید داشت، مهندس ژیل شریعت پناهی به عنوان کارشناس حفاظت در برابر تشعشعات رادیو اکتیو به جهت اهمیت موضوع استفاده از انرژی هسته ای پرسید، "بر فرض اینکه در شرایط فعلی، ساختن نیروگاههای هسته ای در اولویت باشد، چرا کسانی که چرنوبیل را ساختند و آن فاجعه انسانی و زیست محیطی را آفریدند، بطوری که پس از ۲۲ سال از آن اتفاق، آلودگی های زیست محیطی آن منجر به افزایش ۴۰ درصدی سرطان حتی در کشور سوئد در چند صد کیلومتری از محل حادثه شده است ، بایستی مسنول ساخت و ایمنی هسته ای آن باشند.

او در ادامه با تأکید بر لزوم حفظ منافع ملی و جلوگیری از تشدید جنگ سرد که همان تشدید تحریم هاست، بهترین شعار در شرایط فعلی جهان را شعار خلع سلاح عمومی هسته ای، شیمیایی و میکروبی عنوان کرد.

به این ترتیب محمد حسین رفیعی مسنول نشست دوم همایش علمی "صلح پایدار؛ راهی پر فراز و نشیب" پایان این همایش را که در دفتر کانون مدافعان حقوق بشر برگزار شده بود، اعلام کرد تا این همایش طنینی باشد برای جلوگیری از جنگ و گسترش صلح در جهان.

منبع: سایت دسترنج

۱۳۸۷/۰۳/۱۰